

جستاری اندر باب مقوله «روشن فکر انقلابی»

نگارش: پاینده پایمرد

قوس ۱۳۹۴ شمسی

بخش نخست

یادداشت:

چه زمانه غریبی است و چگونه به معنویت انقلابی دستبرد زده می شود. این روزها سوژه «روشن فکر انقلابی» حق و ناحق به کار گرفته می شود. روشن فکر "چپ" با صفت «انقلابی» به راستی هویت فکری - سیاسی و ایده آل خود را بیان می دارد. راست جو فروش و گندم نما نیز، ریاکارانه با این ترکیب توصیفی شخصیت فکری خود را آذین می بندد تا متاع بُنجل و بی خریدار خود را در بازار تقلب عرضه بدارد، تا دزد خود را صاحب خانه بنمایاند. این اشتراک هویتی و استفاده همزمان "چپ" و راست از یک هویت و صفت، مؤجد ابهام فکری و اغتشاش فراوان در نزد جوانان، جویندگان و خوانندگان می شود که از مفاهیم "چپ"، "راست"، "روشن فکر"، "انقلاب"، "انقلابی" و "روشن فکر انقلابی" و سایر مفاهیم از این قبیل؛ آگاهی لازم و دید صائب ندارند.

برای رفع این ابهام و زدودن اغتشاش و غبار شبهات و نیز تفکیک "چپ" از راست انقلابی نما، انقلابی از ضد انقلابی یا غیرانقلابی، و دزد از خانه خدا؛ درین جستار فشرده می کوشم تا با مرور مختصر سیر تکوین پدیده روشن فکر و ایده های روشن فکری و برشمردن ویژگی ها، عناصر و شاخص های «روشن فکر انقلابی» و بار محتوایی صفت «انقلابی» روی این مسأله که چه کسی با چه معیارها می تواند «روشن فکر انقلابی» باشد و چه کسان دیگری چرا نمی توانند موصوف این سوژه باشند، روشننگری نمایم. این بررسی در سه بخش به خوانندگان علاقه مند تقدیم می شود. در بخش نخست صفت روشن فکر و ایده ها و ایده آل های روشن فکری در روند شکل گیری و تطور تاریخی شان از گذشته تا حال با ایجاز و فشردگی مرور خواهد شد تا این خود مقدمه و گشایش بابی باشد برای ورود به بحث اصلی. بخش دوم این سلسله، بررسی ترکیب "روشن فکر انقلابی" را با تأکید بر ویژگی ها، شاخصه ها و خصایص لازمی روشن فکر انقلابی و پرداختن به یک سری مفاهیم مرتبط را شامل می شود که در پی این بخش خواهد آمد. بخش سوم به ترتیب، با تأکید بر شاخصه های روشن فکر انقلابی، به شرح ویژگی های روشن فکر ضد انقلابی و تفکر و عملکرد انحرافی روشن فکران انقلابی نما و جمع بندی هر سه بخش، اختصاص یافته است.

* * *

ترکیب «روشن فکر انقلابی» مرکب است از دو صفت «روشن فکر» و «انقلابی». واژه روشن فکر در زبان پارسی دری معادل همانند لاتینی آن «انتلکتوئل» است. در گذر زمان، تعریف های متفاوت و متضادی از واژه روشن فکر، مبتنی بر شاخص های متفاوت ارائه شده است. در "فرهنگ بزرگ سخن" در باب تعریف مقوله روشن فکر چنین

آمده است: "آنکه در اندیشیدن و داوری و سنجش امور بر تعقل و اندیشه های نو، مترقی و آزادیخواهانه تکیه می کند، نه بر باور های متعصبانه، ارتجاعی و محافظه کارانه".

از آنجا که شرایط تاریخی مضمون کنکرت مفهوم روشنفکر و بار محتوایی آن را معین نموده یا متحول می سازد، بنا بر آن در شرایط اجتماعی - اقتصادی متفاوت تاریخی این واژه درونمایه یکسانی نداشته و بنا بر اقتضای زمان این مفهوم پیوسته دگرگون و غنی شده است. آنچه در یک متن تاریخی و اقتضای زمانی روشنفکری تلقی می شد، در روزگاری دیگر می تواند ارتجاعی از آب درآید. من باب مثال، ایدئولوژی طبقاتی «لیبرالیسم» بورژوازی که در عصر انقلاب های بورژوازی اروپا از قرن هفدهم تا اواسط قرن نوزدهم در مبارزه با قیودات نظام های سوراژ، درازدستی و حاکمیت کلیسا بر شعور و وجدان مردم و نظام های شاهی مطلقه؛ شعار "آزادی همه بندگان خدا" را سرمی داد تا بیشترین نیرو را در پایگاه مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه فئودالیسم آن قاره بسیج کرده و آزاد سازی و بالندگی نیرو های مولده بورژوازی را میدان دهد، جذابیت ظاهری قابل ملاحظه ای داشت. اما از آوان واژگونی تاج و تخت شاهان مطلقه و اشراف فئودالی و کوتاه شدت دست تعدی کلیسا و نشستن بورژوازی صنعتی لیبرال بر اورنگ قدرت سیاسی؛ بورژوازی حاکم "عصر جدید" در درازدستی، تعدی و ستمگری جای شاهان مستبد و کلیسای قرون میانه را پر کرد و "باستیل" های تازه برپا داشت و سر های زیادی را بر سر نیزه برد.

از این هم بیشتر، این بورژوازی حریص تازه به دوران رسیده فراموشکار و شقاوت پیشه، حین مطالبه آزادی از بورژوازی در زادگاه لیبرالیسم از جانب همان "بندگان خدا" که خود روزی شعار "آزادی" شان را داده بود، با سرکوب «کمون پاریس» و کمون های دیگر؛ حین تهاجمات استعماری بابت غارت جهان و در جریان جنگ های درونی منطقه ئی و جهانی برای تقسیم و بازتقسیم جهان، جهانی را به خاک و خون کشیده و هزار بار دد منشانه تر و خشن تر از بربریت سلاطین خونخوار قرون وسطی و دستگاه مخوف تفتیش عقاید کلیسا «انگیزسیون» عمل کرد. از آن زمان تا حال طی سه قرن، ایدئولوژی لیبرالیسم مدافع مالکیت خصوصی مشتی ستمگر زالو صفت و غصب ثروت اجتماعی توسط آن، و الگوی راستین، مظهر و توجیه گر این همه شقاوت، بربریت، استعمار، جنگ، استعمار، امپریالیسم فرهنگی، غارت کشور ها و به بند کشیدن و سلاخی کردن خلق ها توسط بورژوازی آزمند لیبرال و سپس بورژوازی جهانخوار امپریالیستی بوده است. با این خصیصه و کارنامه، همین اکنون ایدئولوژی گندیده لیبرالیسم مبلغ "استفاده برابر از فرصت ها"؟! توسط انسان های نابرابر، مظهر کامل ارتجاع و داغ ننگیست بر جبین سیاه بورژوازی و مدافعان خیره سر "دموکراسی لیبرال" و وزنیست که مثل امپریالیسم بر دوش و وجدان روشنفکران و بشریت در کل سنگینی می کند و وجدان معترض بشری واضعان و مجریان آن را به محاکمه تاریخی می طلبد.

به همین سیاق، خواست مشروطه خواهی و محدودیت قانونی اقتدار مطلق شاهان مستبد که روزگاری خواست مترقی و شعار روز روشنفکران وقت بود، امروزه دیگر موضوعیت نداشته و آن جا هم که نظام مشروطه موجود است، در تقابل با اصل جمهوریت و خواست برگرداندن قدرت به "جمهور" قرار دارد و پدیده ایست سراپا ارتجاعی و منسوخ.

خاستگاه و پرورشگاه اولی مفهوم روشنفکر یا (Intellectual – انتلکتوئل) و ایده های روشنفکری مراکز شهری مغرب زمین بود. سپس با جهان تازی ارزش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه داری در کنار کالا و سرمایه آن در چهارچوب سیاست توسعه طلبانه استعماری؛ مفهوم روشنفکر و ارزش ها و اندیشه های روشنفکری نیز معه حامل و عامل آن پهنه گیتی را درنوردیده و جهانشمول شد. این مفهوم، در جهان کنونی در چهارچوب هر نظام فکری و ارزشی جهانی، حاوی عناصر ارزشی یکسانی شده است. ریشه عنصر روشنفکری را می توان از پهنه قرون وسطی به بعد در اروپا به موازات شکل گیری عناصر تولیدی سرمایه داری در کنار آن، در روبنا در وجود متفکران و افکار سیاسی و اجتماعی علیه نظام های مطلقه، امتیازات طبقاتی اشراف فئودال، نقش مطلق کلیسا و خواست های سیاسی – اجتماعی مشروطه خواهی، محدودیت امتیازات اشراف، کاستن نقش مطلق کلیسا و کوتاه کردن دست دستگاه مخوف تفتیش عقاید آن، آزادی اندیشه، آزادی اصناف صنعت پیشه و غیره پی گرفت. رشد این گرایش و پیگیری خواست های اخیر خود در افکار روشنگرانه "اصحاب دایرة المعارف"، جوانه های علمی – فلسفی سر برآورده در اروپا، چیرگی تدریجی خرد گرایی بر خرافه پسندی، تفسیر ناسوتی منشاء قدرت یعنی مردم در «قرارداد اجتماعی» در برابر تفسیر لاهوتی منشاء قدرت توسط کلیسا و نماینده خدا انگاشتن شاه، ریشه داشت. این اندیشه های بالنده، مترقی و آزادی خواهانه و شیوه داوری مبتنی بر تعقل و خرد در تعارض با باور های خرافی، ارتجاعی و محافظه کارانه و قیود اسارتبار و دستگاه «انگیزیسیون» کلیسا؛ نیاز های تاریخی بورژوازی رو به رشد اقتصادی آن زمان اروپا را در روبنا در مقابل طبقه حاکم فئودال (شامل اشراف و کلیسا) از منظر ایدئولوژیک و سیاسی بازتاب می داد.

از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹م که به مادر انقلاب های بورژوائی اروپا لقب گرفته است، تا انقلاب های بزرگ قرن بیستم که اولی به حاکمیت طبقاتی بورژوازی و دومی به حاکمیت طبقاتی پرولتاریا و سایر زحمتکشان منجر شد؛ مفهوم روشنفکر و محتوای خواست روشنفکری همپا با دگرگونی های ژرف و فراگیر ایدئولوژیک، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و طبقاتی در اروپا و سایر نقاط گیتی؛ به شکل پیوسته و دمبدم متحول و رادیکالیزه شده است. این تحول کیفی، غنامندی و رادیکال شدن مضمون و مفهوم روشنفکر و روشنفکری در روند تکامل تاریخی و سیر ارتقائی دیالکتیکی اندیشه؛ در وجود اندیشه ها، ارزش ها و جریان های روشنفکری بورژوائی مثل پویائی در برابر ایستائی، خرد در مقابل خرافه، انسان گرایی، لیبرالیسم، لائیسته، سیکولاریسم، دموکراسی، حقوق شهروندی؛ و سپس در آفاقی فراتر و در سنتیزی عالی تر از آن محدوده تاریخی، در آموزه ها، کنش ها و آرمان سوسیالیستی، دید و تبیین مادی جهان، فلسفه علمی شناخت جهان برای تغییر آن، نقش تاریخ ساز توده ها در تغییرات اجتماعی، تلفیق اندیشه با عمل، محک زدن تئوری در پراتیک، توأمیت ادعا و عمل مبارزاتی، آگاهی و انسجام بخشی مردم، خلاف جریان رفتن، برابری، ترقی و عدالت اجتماعی، هدفمندی و آرمان گرایی، رفع ستم و تبعیض، استقلال و حاکمیت ملی کشور ها، آزادی ملی و اجتماعی خلق ها در مقابل امپریالیسم و ارتجاع و غیره؛ مشخص و آشکارا شده است. درین جریان شدن و گردیدن و سیر تطور اندیشه، اندیشه هائی بر مبنای تضاد دیالکتیکی و ناموس تکامل اشیاء و پدیده های عالم، نفی شده و سنتیز خود را بیرون داده است. این روند سنتیز شدن مفاهیم و ارزش های فکری نایستا است. در این روند زایش و فرسایش مستمر

چنانیکه مشاهده می کنیم، افکاری خصلت ارتجاعی یافته و به دیروز متعلق اند و رهاورد امروزی تکامل را بر نمی تابند؛ اندیشه ها و ارزش هائی که دیروز مدعی و مبشر تغییر بودند، امروز با قدرت کنار آمده و در صدد دفاع و تقدیس وضع موجود اند؛ و اندیشه هائی نیز با اعلام ابطال این دو و نقد دیروز و امروز، رو به چشم انداز تغییر و افق تابناک فردا دارند.

در جوامع طبقاتی امروز در کشور های به اصطلاح مرکز و یا کشور های پیرامونی تحت سلطه، طبقات اجتماعی حاکم و محکوم روشنفکران و اندیشمندان خود را دارند. روشنفکران و اندیشه ورزان متعلق با طبقات حاکم کار شان از موضع قدرت توجیه و تقدیس وضع موجود، تولید و بازتولید ارزش های فکری، سیاسی و اجتماعی متناسب با منافع اقتصادی طبقه یا طبقات مسلط فرادست و تحمیق معنوی زحمتکشان فرودست است. تا این جا ما با روشنفکران مرتجع و محافظه کار رو به روئیم. اما در پایگاه طبقاتی متعارض، روشنفکران و اندیشورزان طبقات محکوم در نقش منتقد دیروز و امروز، رو به چشم انداز تغییر و مبشر فردای تابناک، نیز رسالت شان نقد دیالکتیکی وضع موجود، تولید و بازتولید اندیشه ها و ارزش های بالنده و پیشرو زنجیر گسل و دگرگون ساز فکری، سیاسی و اجتماعی از موضع منافع طبقاتی طبقه یا طبقات محکوم و فرودست و انتقال آن اندیشه های رهائی بخش برای پایان دادن به "از خود بیگانگی طبیعی و اجتماعی" و خودآگاهی زحمتکشان فرودست است. این جا ما دیگر با طراز نوینی از روشنفکر و اندیشه روشنفکری یعنی با «روشن فکر انقلابی» طرف هستیم. این اصل در هر دو کشور های مرکز و پیرامونی صادق است.

گذشته از کاربرد عام مقوله روشنفکر، و جدا از روشنفکران صاحب امتیاز در کلیه جوامع طبقاتی معاصر، این شرکای استثمار زحمتکشان و تاراج داشته های قانونی خلق ها؛ هم در کشور های امپریالیستی مرکز و هم در کشور های پیرامونی تحت سلطه دارای مناسبات پیشاسرمایه داری و یا سرمایه داری بوروکراتیک وابسته، مقوله «روشنفکران» به بخشی از طبقه متوسط اطلاق می شود و کاربرد گسترده ای دارد. روشنفکران مربوط به طبقه متوسط هم در کشور های مرکز و هم در دنیای وسیع پیرامون مرکز در قاره های غارت شده، زحمتکشان فکری اند.

این زحمتکشان فکری در درون کشور های امپریالیستی توسط طبقه حاکم - بورژوازی - به شدت استثمار شده و در کنار زحمتکشان یدی در بی حقوقی تمام و فقر دائمی و فزاینده به سرمایه انحصاری می افزایند. این زحمتکشان علاوه بر استثمار و موقعیت اجتماعی بی حقوقی شان؛ متأثر از نوسانات، رونق و کساد بازار و بحران های ذاتی سرمایه، به صورت متناوب و بار بار در معرض بیکاری، سیهروزی و پائین افتیدن از خط فقر قرار می گیرند. با این فرو دستی اجتماعی و موقعیت طبقاتی بهره دهی، حساسیت سیاسی - اجتماعی ناشی از تربیت و فراگیری کمابیش دانش و فرهنگ بورژوائی و تأثیر پذیری ولو اندک و احساسی از آموزه های موجود سوسیالیستی در محیط پیرامونش، همراه با تجربه حسی و مستقیم از پدیده استثمار؛ معترض وضع موجود و خواهان تغییر آن اند. تنها با چنگ زدن به اندیشه های پیشرو زنجیر گسل و اتحاد آگاهانه طبقاتی در پرتو آن با زحمتکشان یدی این تولید کنندگان نعم مادی است که به راه ها و ابزار این تغییر مورد نظر دست می یابند و فقط آنگاه این مأمول متحقق خواهد شد.

در کشور های پیرامونی تحت سلطه مثل کشور خود ما افغانستان نیز علاوه بر روشنفکران صاحب امتیاز و ریزه خوار خوان رنگین و با صفای امپریالیسم و ارتجاع و خادم منافع بلافضل آن دو، روشنفکران مرد و زن متعلق به طبقه متوسط خرده بورژوازی به عنوان زحمتکشان فکری از طریق فروش نیروی کار شان امرار حیات نموده و پیوسته به شدید ترین شکلی در معرض انواع ستم و استثمار مضاعف از جانب امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک قرار دارند. در مجموع در کشور های پیرامونی تحت سلطه مستقیم امپریالیسم و یا در چنبره سرمایه مالی آن و سرمایه بوروکراتیک دلال، "روشنفکران و جوانان دانشجو طبقه یا قشر علیحده ای را تشکیل نمی دهند. ولی اکثریت روشنفکران و جوانان دانشجوی ... کنونی را از نظر منشاء اجتماعی، شرایط زندگی و موضع سیاسی آن ها می توان در مقوله خرده بورژوازی محسوب کرد. به استثنای قسمتی از روشنفکران که با امپریالیسم و بورژوازی بزرگ مناسبات نزدیکی دارند، به آن ها خدمت می کنند و علیه خلق مبارزه می نمایند؛ توده های عمده روشنفکران و جوانان دانشجو زیر ظلم و ستم امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بزرگ و در معرض خطر بیکاری و عدم امکان ادامه تحصیل قرار دارند. به همین دلیل آن ها خیلی به انقلاب می گریند. آن ها کم و بیش معلومات علمی بورژوائی را فرا گرفته اند، نسبت به حوادث سیاسی بسیار حساس هستند و در مرحله کنونی انقلاب ... غالباً رول پیشتاز و حلقه رابطه با توده ها را بازی می کنند." (مائو تسه دون)

پدیده روشنفکر و جریان روشنفکری در کشور ما افغانستان نیز مانند هر کشور پیرامونی تحت سلطه دیگری، از خود پیشینه شورانگیز مبارزاتی دارد و راه تعالی و تکامل را پیموده است که تاریخ و ارثیه آن نیازمند برخورد نقادانه دیالکتیکی است. هم اکنون در این کشور مستعمره، سلطه سنگین و مستقیم سرکوبگرانه و توسعه طلبانه امپریالیسم اشغالگر به دوش خلق دربند ما سنگینی می کند. هستند روشنفکرانی که از بابت اشغال سرزمین آبائی شان، در رکاب اشغالگران صاحب امتیازاتی شده و در حاشیه خوان رنگین استعماری مصروف ریزه خواری اند. این جمع خودفروختگان در نقش ایادی بومی امپریالیسم موظف به اشاعه ایدئولوژی و فرهنگ استعماری و هموار کردن راه برای جا افتیدن سلطه سرکوبگر دوامدار سیاسی - نظامی امپریالیسم در کشور اند. این روشنفکران خادم امپریالیست های اشغالگر میهن محبوب ما از ابتدای اشغال کشور تا حال علاوه از دولت مزدور، در نهاد های چند گانه سیاسی، فرهنگی، آموزشی، رسانه ئی و امدادی امپریالیست ها و زیر نظارت مستقیم مشاورین و جواسیس آن ها و به خرج اشغالگران بسیج شده اند.

افزون بر این ها، طبقات حاکمه کنونی کشور نیز مثل هر کشور تحت سلطه دیگری روشنفکران، نخبه گان، و فرهنگیان طبقه خود را دارند که به منافع طبقاتی آن ها خدمت کرده و بابت تداوم سلطه ننگین و پوشالی اقتصادی و سیاسی ارتجاع، اندیشه ها و ارزش های فکری - فرهنگی مورد نیاز سلطه اقتصادی آنان را تولید و بازتولید کرده، به تمیق فکری زحمتکشان پرداخته و سیطره فرهنگی و ایدئولوژیک طبقات حاکم را در پیوند تنگاتنگ منافع ارتجاعی - امپریالیستی تداوم می بخشند. در موقعیت مستعمراتی جاری کشور ما طی حدود یک دهه و نیم؛ امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک، مزید بر ستمگری چند لایه در حق مردم ستمکش افغانستان، جمعی از روشنفکران صاحب امتیاز های خورد و بزرگ را در نقش منادیان انقیاد طلبی و توجیه گران سیادت ظالمانه امپریالیسم و ارتجاع حاکم به خدمت گرفته اند. این جمع خودفروختگان و میهن

فروشان در رکاب استعمار و ارتجاع، از دولت مستعمراتی گرفته تا سران و کادر های احزاب سیاسی سرکاری، از دزدان "ان جی او" تا نهاد های جاده صاف کن موجب خوار "جامعه مدنی"، از کار شناس سیاسی تا فرهنگ شناس، از مفسر تا دانشور و از آن ها تا میدیای یک سر و هزار زبان در ظاهر منتقد ولی بی زبان و...، علی رغم تنوع ظاهری، هدف یکسانی را دنبال می کنند: هموار کردن جاده برای استقرار همه جانبه سیادت استعماری امپریالیسم و تداوم سلطه بی رقیب طبقاتی ارتجاع حاکم همسرشت و متحد بومی امپریالیسم. سران، گردانندگان و کادر های صاحب امتیاز این نهاد های به ظاهر مستقل، در نقش بورژوا - کمپرادور ها و شرکای خانه زاد غارت استعماری کشور، همه در خدمت تداوم سلطه مستقیم استعمارگران و در نقش مبلغان برتری فطری استعمار - و از سر ستیز با مردم و از موضع خیانت به کشور - عمل می کنند.

مزید بر روشنفکران صاحب امتیاز، موجب خوار و ریزه خوار خادم امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فئودال و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک فوق الذکر، در ساختار طبقاتی کشور ما، عده کثیری از روشنفکران شامل عملة فرهنگی، آموزشی، فنی و اداری در سطوح متوسط و پائین همراه با دانشجویان در بخش های تعلیمی، تربیتی، تحصیلی، فرهنگی، اداری، فنی، خدماتی و غیره متعلق به طبقه متوسط یا خرده بورژوازی احراز موقعیت می کنند. زنان، مردان و جوانان روشنفکر شاغل؛ این زحمتکشان فکری و استثمار شونده در کنار زحمتکشان یدی یعنی کارگران، دهقانان و پیشه وران در روند تولید، تجارت، فعالیت مالی و خدمات سهم فعال داشته، با فروش نیروی کار امرار حیات نموده و با انجام کار اضافی مزید بر کار لازم، پیوسته به شدید ترین شکلی در معرض انواع ستم و استثمار مضاعف از جانب امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک قرار دارند. در این میان زنان روشنفکر و زحمتکشان یدی زن در کشور ما از مردان آسیب پذیر تر و کم حقوق تر بوده و در معرض انواع ستم - از جمله تجاوز جنسی قرار دارند.

مزید بر این ستم چند لایه، در شرایط خاص مستولی بر کشور اشغالی ما در نتیجه ایجاد نامنی های عمدی پیاپی توسط نیرو های اشغالگر امریکائی - ناتوئی و مزدوران رنگارنگ بومی شان در ساختار مافیائی دولت مستعمراتی و بیرون آن، اعمال سیاست مخرب لیبرالیسم نو شامل خصوصی سازی تولید و خدمات توأم با تاراج منابع، تعدیل ساختاری و تحمیل ریاضت اقتصادی، فساد گسترده ذاتی اشغالگران و ایادی خانه زاد شان؛ در غیاب اتحادیه ها و قوانین کاری در دفاع از حقوق کارگران یدی و فکری؛ ضمن تشدید مداوم ستم و ازدیاد درجه استثمار، بخش عظیمی از روشنفکران کشور ما به عنوان زحمتکشان فکری همراه با زحمتکشان یدی شهر و روستا خانه خراب شده و خیل انبوهی از بیکاران را می سازند. در یک سال اخیر در نتیجه نومیدی از دروغ ها و وعده های سر خرمن سران بورژوا - کمپرادور خودفروخته و خائن رژیم ضد ملی مبنی بر آوردن اصلاحات و بهبود اوضاع اجتماعی - اقتصادی مردم، و به وخامت گرائیدن وضعیت امنیتی، اقتصادی و اجتماعی کشور، این زحمتکشان بیکار و بی روزگار افغان اگر به دام پهن شده اعتیاد به مواد مخدر و مافیا گیر نکرده باشند، با قبول همه خطرات جانی سیل آسا کشور را به سوی مقصد و آینده نامعلومی ترک می کنند. طبق آمار اعلام شده توسط کمیساری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان در افغانستان به تاریخ ۲۶ اکتوبر سال روان میلادی، " شمار پناهجویان افغانی که در هشت ماه نخست سال جاری میلادی به اروپا رفته اند، به بیش از ۱۲۲ هزار نفر می رسد." این در

حالیست که " این آمار در مدت مشابه در سال گذشته بیش از سی هزار نفر بوده است". بایسته گفتن است که این آمار تعداد کل پناهندگانی که افغانستان را به اجبار ترک می کنند و به کشورهای دور و نزدیک به غیر از اروپا رفته اند و می روند، را شامل نمی شود.

همزمان با رقم زدن این سطور در شرح ایده آل های روشنفکری و بیان آمل و آلام روشنفکران و سائر زحمتکشان کشور ما، مردم شاهد انفجار خشم برحق و تهدید آمیز روشنفکران زحمتکش جویای کار کشور ما در مقابل درب ورودی "وزارت کار" دولت کارگزار سرمایه مالی امپریالیسم ستمگستر و خادم منافع طبقاتی ارتجاع بومی، بوده و در عین حال دیدند که رژیم سراپا ضد مردمی و نابکار چگونه خواست های برحق و عادلانه و تجمع اعتراضی مسالمت آمیز مردم بیکار را با گسیل گرگان درنده و خشمآگین پولیس پوشالی و ستمگر، ددمنشانه سرکوب کرد. این ها اند شمه ئی از کارنامه رژیم که از بدو اشغال کشور اشغالگران آن را با شعار های اغوا کننده دموکراسی لیبرال، آزادی بیان، آزادی تجمع و غیره چرندیات در ارگ کابل نصب کردند، در قبال روشنفکران و زحمتکشان جویای کار کشور؛ رژیمی که سردمدار تعبیه شده تکنوکرات آن یکسال قبل به مردم وعده سر خرمن قانونیت و شفافیت داد. این عملکرد فراقانونی و نقض قانون خود ساخته، بهترین الگوی قانونیت (بخوان بی قانونی) امپریالیسم و ارتجاع هار در قبال مردم دادخواه و معترض و روشنفکران و زحمتکشان جویای کار است که صرف دروازه "وزارت کار" این دولت غدار را دق الباب کرده اند. این نمونه کامل و آشکاری است از برخورد متفرعانه و فاشیستی استعمارگران و ایادی آنان در مقابل خواست های مشروع مردم یک کشور مستعمره در قرن بیست و یکم!

داستان تازه عودت اجباری زحمتکشان یدی و فکری پناهنده افغان واپس به افغانستان توسط دولت امپریالیستی المان این همتا و شریک جنایت کاری های هول انگیز امپریالیسم شرارت پیشه آمریکا در حق کشور و مردم افغانستان خود داغ ننگ و افتضاح تازه ای شده است در جبین امپریالیسم المان و دولت مستعمراتی رهاورد تجاوز و اشغال امپریالیستی افغانستان. فرار موج وار این همه روشنفکر و زحمتکش بیکار و بی روزگار از کشور، نتیجه طبیعی و مستقیم سلطه جبری و تحمیلی امپریالیستی - ارتجاعی و سیاست های ویرانگر و غارتگرانه اقتصادی و سلطه سرمایه مالی امپریالیسم و دلال آن بر دوش زخمی مردم ستمدیده افغانستان است. همین ها عامل این همه بدبختی و سپهریزی مردم افغانستان و روشنفکران زحمتکش اند.

تصمیم عودت جبری زحمتکشان یدی و فکری پناهنده افغان واپس به افغانستان توسط دولت امپریالیستی المان بطلانیست بر ادعای دروغین «انسان گرایی»، «حقوق بشر»، «لیبرالیسم» و «دموکراسی لیبرال» بورژوازی امپریالیستی و پادوان بومی شان! مسخره تر از این، دودسته گی و اختلافیست که بر سر عودت جبری این همه زحمتکش فکری و یدی مستعد کار به کشوری که از دست بیکاری و ناامنی و بی سرنوشتی رو به تزیاید اجتماعی - اقتصادی از آن گریخته اند، بین نهاد های اجرائی و قانونی دستگاه مستعمراتی و بین رئیس پوشالی و وزیر مهاجرین آن آشکار شده است. خروج سیل آسای روشنفکران و در مجموع نیروی کار از فرط بیکاری از کشور، و قبول برده وار تصمیم ضد انسانی بادار امپریالیستی توسط "غنی" دلچک استعمار، برای چندمین بار تأییدیست بر

بردگی و زبان بریدگی سران و رهبران اداره مستعمراتی اشغالگران امپریالیست از صدر تا ذیل و بیانست از بیگانگی آنان با منافع ملی کشور و ضدیت شان با مردم.

خروج و عودت اجباری روشنفکران زحمتکش، جوانانی که حال و آینده شان را استعمار و ارتجاع ربوده و سائر هموطنان دردمند ما در عین حال حامل این پیام است که گزینه ترک یار و دیار و قبول پناهندگی با همه مخاطرات آن، بدیل و راه حل این همه معضلات مردم و کشور از جمله پدیده فقر و بیکاری نیست. واژگونی این وضعیت در کلیت آن و پایان دادن به موقعیت بی حقوقی، ستمکشی، بیکاری، فقر و حرمان روشنفکران، جوانان و سایر زحمتکشان فقط از طریق چنگ زدن به اندیشه های رهائی بخش و انسجام و اتحاد آگاهانه طبقاتی و ملی و راه انداختن انقلاب و مبارزه رهائی بخش ملی و اجتماعی برای پایان بخشیدن به سلطه تحمیلی و غیرقانونی امپریالیسم و ارتجاع میسر است. این گزینه هم از نگاه منطقی و هم عملی ممکن است! راه رسیدن به سرنوشت آزاد ملی و اجتماعی فقط از وادی بارور انقلاب می گذرد. راه های دیگر همه تا حال به بن بست انجامیده است و طی طریقت در شنزار به گمراهی!

از آنجا که پرداختن وسیع به سیر تکوین، بلوغ و تطور پدیده روشن فکر و اندیشه و ارزش های روشنفکری در بستر تاریخی و در شرایط اجتماعی - اقتصادی متفاوت منجمله در کشور خود ما، و بررسی یکایک این اندیشه ها در محور بحث گسترده روشنفکری و رسالت روشن فکر، هدف این نگارش کوتاه نیست؛ با این مرور فشرده و مؤجز مقوله «روشن فکر» به عنوان مقدمه و پشتوانه منطقی بحث، وارد مبحث اصلی یعنی پرداختن به سوژه «روشن فکر انقلابی» می شویم.

* * *

بخش دوم

فشرده متن قبلی:

در بخش نخست، به منظور درک بهتر موضوع، با ارائه تعریفی از صفت "روشنفکر"، سرگذشت اندیشه‌ها و ایده آل‌های روشنفکری در روند شکل‌گیری و تطورشان همراه با دگرگونی مفهوم و درونمایه روشنفکر و رسالت وی را در خاستگاه این پدیده (اروپا) از میانه‌های قرون وسطی به بعد به صورت اجمالی بررسی کردیم. چنانچه دیده شد، روشنفکر در مفهوم امروزی کلمه به اعتبار خرد ورزی، منتقد بودن و تحول‌طلبی پدیده ایست از نگاه تاریخی متأخر، ورنه از دوران باستان تا قرون وسطی در دامن نظام‌های طبقاتی بودند آدم‌هایی که خواندن و نوشتن بلد بوده و مشغله فکری داشتند. کار این عده عملاً فکری کلاً در خدمت توجیه و تداوم وضع موجود بوده و اینان کاری به نقد وضعیت موجود و واقعیت‌های فاسد زمان خویش نداشتند. به این عده، صفت روشنفکر و موصوف "روشنفکران" اطلاق نمی‌شود. این پدیده در مفهوم متأخرش در پیوند نزدیک با پیشرفت‌های علمی - فلسفی و تغییرات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در روند تدارک و پیش‌زمینه‌های انقلاب صنعتی و سپس سیاسی در عصر انقلاب‌های بورژوائی اروپا زاده شد. همین روشنفکران بودند که انقلاب‌های بورژوائی را قبل از وقوع آن از نگاه فکری - ایدئولوژیک تدارک دیده و زمینه‌ساز شدند. انقلاب‌های بورژوائی قاره اروپا از انقلاب کبیر فرانسه به بعد، با اعلام پایان قرون وسطی، طبقه تازه به دوران رسیده‌ی نو را با تعویض اشکال و ابزار ستم و استثمار، بر اورنگ سلاطین مستبد قرون وسطائی نشانند، بدون آنکه زنجیرهای بردگی را از دست و پای ستمکشان و استثمار شونده‌گان بردارد. تداوم شرایط استثمار در اشکال نوین و ظریف در متن ساختار طبقاتی جامعه نوین تولد شده از دامان فئودالیسم، یعنی مالکیت خصوصی بورژوازی، کار مزدی، تولید ارزش اضافه و تبدیل شدن نیروی کار کارگر و زحمتکشان فکری به کالا همراه با قدرت سیاسی طبقه حاکمه، جامعه را به دو پایگاه متعارض اجتماعی تقسیم کرد.

کلیت این شرایط نوین در متن آشتی ناپذیری منافع متضاد طبقاتی، محدودیت تاریخی اندیشه‌های منتقد دیروزی و بشارت دهنده "آزادی و برابری" قبلی ولی کنون کنار آمده با قدرت، را آشکار ساخت. با زایل شدن صفت منتقد بودن اندیشه‌های مدعی دیروزی و انحطاط آن تا سطح ستایشگر و مدافع واقعیت‌های فاسد زمان، این اندیشه‌ها بنا بر ضرورت، در افق و محدوده‌ای وسیع‌تر و فرا‌تر تاریخی سنتیز خود را می‌یابند. کار و رسالت این سنتیز‌های نوین پدیدار آمده، نقد کلیت این شرایط نوین، محدودیت تاریخی، وضع موجود، و اندیشه‌های ستایشگر منحنی، از دید فرا‌زوی تاریخی از این محدوده و ارائه بدیل آن را شامل می‌شده است. از این فراز تاریخی به بعد، طبقات اصلی نظام سرمایه‌داری - بورژوازی و پرولتاریا - در یک تقابل اجتماعی هر یکی اندیشه پردازان منافع طبقاتی و تاریخی خود را در وجود «روشنفکران ارگانیک» خود می‌یابند.

با جهان تازی سرمایه داری در قالب سیاست توسعه طلبانه استعماری و گسیل کالا و سرمایه آن همراه با ارزش های اجتماعی و فرهنگی بورژوازی صنعتی و سپس عروج آن به مرحله امپریالیسم و شکل گیری سیستم مستعمراتی آن، پدیده استثمار و ستم در جهان "صنعتی" مرز های جغرافیائی را درنوردیده و جهانی شد. درین روند جهانی شدن استثمار، ستم و غارتگری است که ایده ها و ایده آل های رهائی بخش در جهان غارت شده و به بردگی کشیده شده بر بنیاد ضرورت های تاریخی پدید آمده و مفاهیم آزادی ملی، استقلال سیاسی و اقتصادی، عدالت و ترقی اجتماعی، برابری حقوقی انسان ها بدون توجه به جنسیت و نژاد و... از آستانه فروپاسی سیستم مستعمراتی امپریالیسم تا امروز آفریده شدند.

زمینه های عینی خود آگاهی ملی و طبقاتی خلق های مستعمرات بر پایه اندوخته های تجربی خلق ها در روند به زنجیر کشیدن، استثمار، ستم و غارتگری خلق ها و منابع مستعمرات، توسط انسان های تاراج شده به دست آمد. اما در زمینه فکری، این راست ایستادن بردگان سرمایه، از جانبی نتیجه جهانشمولی کاربرد اندیشه ها، ابزار ها و روش های پیشرو و برابری طلبانه - به ویژه از منظر مقدرات تاریخی خلق های دنیای مستعمره و تحت سلطه؛ و از سوی دیگر حاصل دریافت و انطباق آن با روند جمع بندی تجارب حسی استثمار شدگان و ستمکشان خودی و سنتیز و بیان تئوریک آن به صورت مفاهیم، اندیشه های زنجیر گسل و آرمان های آزادی خواهانه و ترقی خواهانه ملی و اجتماعی و انتقال این اندیشه ها برای تکوین خود آگاهی ملی و اجتماعی ستمکشان جهان تحت سلطه، رسالت تاریخی «روشنفکران ارگانیک» ستمکشان دنیای مستعمرات و ممالک تحت سلطه امپریالیسم و ارتجاع را می ساخته است.

انقلاب و آگاهی انقلابی:

با این درک نسبی از مقولات روشنفکر و روشنفکران و هکذا داعیه و رسالت روشنفکری، در ادامه بررسی ترکیب "روشنفکر انقلابی" را با تأکید بر ویژگی ها، شاخصه ها و خصایص لازمی یک روشنفکر انقلابی و بازگشائی مضمون صفت انقلابی پی می گیریم.

برای فهم بهتر و دقیق تر صفت "انقلابی" و کاربرد این صفت در مورد روشنفکران به عنوان اسم جمع یا موصوف، لازم می افتد قبل از همه دریافت و تعریف درستی از واژه انقلاب و تئوری انقلابی داشته باشیم. از واژه انقلاب تعریف ها و تبیین های متفاوت و گاه متضاد جامعه شناسانه ارائه شده است. صرف نظر از تبیین و رده بندی انقلاب از منظر علم جامعه شناسی بورژوائی، واژه انقلاب از منظر تبیین مارکسیستی به: "تغییرات و دگرگونی های بنیادی کیفی به شکل جهشی در ساختار طبقاتی، در مناسبات تولیدی و روبنا، با سرنگونی سلطه طبقاتی یک طبقه و استقرار سلطه طبقه دیگری و انتقال قدرت سیاسی به طبقه جدید" گفته می شود. جلودار و رهبری کننده انقلاب در موقع فرارسیدن آن، طبقه ایست که در وضعیت قبل از وقوع انقلاب منافعش در تغییر و رسالتش نجات خود و همه استثمار شوندگان است.

اعتبار مطرح ساختن نخستین تئوری انقلاب به فیلسوف، اقتصاددان و جامعه شناس آلمانی کارل مارکس برمی گردد. در گرماگرم مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری، از میانه قرن نوزدهم به بعد، کارل مارکس برای نخستین بار به تبیین علمی پدیده انقلاب پرداخته و انقلاب را لوکوموتیف تاریخ خواند. این تحلیل مارکس از انقلاب مبتنی بود بر مطالعه و پژوهش عمیق و گسترده وی در عرصه اقتصاد سیاسی سرمایه داری، کشف قانون ارزش اضافه و راز استثمار و در نتیجه از خود بیگانگی کارگران در نظام سرمایه داری. درست پس از این تبیین مارکس، سوژه انقلاب در محراق توجه علوم سیاست و جامعه شناسی واقع شده و مورد تحقیق و بررسی بیشتر قرار گرفت.

تحلیل مارکس از انقلاب به عنوان پدیده ای اجتماعی، پایه اقتصادی داشته و از رهگذر مبارزه طبقاتی می گذرد. در بررسی پدیده انقلاب اجتماعی، مارکس به مطالعه مناسبات تولیدی یا همان زیربنای جامعه سرمایه داری که توسط طبقه حاکمه آن نظام نمایندگی می شود، پرداخته و رابطه آن را با افکار و نهاد های روبنائی که زاده و در خدمت آن است، به دست می دهد. مارکس در مطالعه شیوه تولید سرمایه داری، ضمن پرداختن عمیق به روابط تولیدی، تضاد بین روابط تولیدی و نیرو های مولده را تضاد اساسی نظام سرمایه داری خواند که خود را به صورت تضاد بین تملک خصوصی سرمایه دارانه و مسائل تولید و کار اجتماعی؛ و میان بورژوازی و پرولتر ها که به نوبه یکی از این دو را نمایندگی میکنند، نشان می دهد.

در جریان تدوین تئوری انقلاب، کارل مارکس و رفیق همزمش ف. انگلس دو عامل یا متغیر را به عنوان شرط لازم و کافی در فرارسیدن انقلاب برشمردند:

۱- از خود بیگانگی؛

۲- آگاهی طبقاتی

"از خود بیگانگی" کارگران مولد در همین نظام به عنوان یکی از دو متغیر انقلاب، خود زاده سه عامل است: مالکیت خصوصی طبقه سرمایه دار؛ تبدیل شدن انسان و نیروی کارش به کالا؛ و تقسیم کار و بگرنج شدن جریان تولید در نتیجه تکامل ابزار تولید. (بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هر گونه جنبه مستقلانه خود را از دست داده و در نتیجه، لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زائده ساده ماشین مبدل می گردد و از وی فقط ساده ترین و یکنواخت ترین شیوه هائی را می خواهند که آسان تر از همه فراگرفته می شود - مانیفست).

در نتیجه این سه فاکتور، انسان مولد از حاصل کارش بیگانه می شود. بر مبنای تئوری و تبیین مارکسیستی انقلاب، در متن آشتی ناپذیری منافع متضاد طبقاتی در جامعه، دیر یا زود (بسته به عوامل) انقلاب از راه می رسد و از آن گریزی نیست. از منظر این تئوری، انقلاب نتیجه منطقی تکامل مبارزه طبقاتی است و قلمرو اختیار و آزادی فرجام این مبارزه. نیروی اساسی محرکه این انقلاب پرولتاریا بوده و جلودار فکری - سیاسی آن، اندیشه انقلابی ایست که به صورت "بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و... جنبش تاریخی" و "نتایج کلی جنبش پرولتاری" فرموله و سنتز شده است. کارل مارکس تئوری ادامه و به آخر رسانیدن مبارزه طبقاتی و هکذا نقش و رسالت انقلابی "که تاریخ جهان بر عهده پرولتاریا، این آفریننده جامعه نوین، جامعه کمونیستی گذاشته"، را

در «فقر فلسفه» چنین جمع‌بندی می‌کند: "پرولتاریا باید نه فقط در برابر سرمایه، بلکه در برابر خود نیز به طبقه تبدیل شود؛ یعنی ضرورت اقتصادی مبارزه طبقاتی خود را به سطح اراده آگاهانه و آگاهی طبقاتی فعال و کار ساز برکشد. پرولتاریا خویشتن را به کمال نمی‌رساند، مگر با نفی و انحلال خود و برقراری جامعه بی طبقه از کانال به آخر رساندن مبارزه طبقاتی".

مطابق تئوری مارکسیستی انقلاب، موجودیت شکاف طبقاتی و از خود بیگانگی طبقه محکوم به تنهایی منجر به ایجاد وضع انقلابی و وقوع انقلاب نمی‌شود. در متن یک تعارض طبقاتی، دومین عنصر لازم فرارسیدن هنگامه انقلاب، آگاهی طبقاتی و انسجام طبقه ستمکش است. در روند تکوین آگاهی طبقاتی، بنا به بیان گئورگ. لوکاچ در کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی»، "کلیت جامعه شامل جایگاه پرولتاریا و مجموعه روابطی که کارگر و نیروی کارش را تبدیل به کالا و خود وی را "از خود بیگانه" ساخته است، سوژه این خود آگاهی می‌شود. این اندیشمند انقلابی مجارستانی طبقه ستمکش را ذهنی می‌نامد که این کلیت به عنوان عین (ابژه) توسط آن باید ادراک شود. بناءً، این آگاهی طبقاتی، شناخت مناسبات تولیدی و روبنائی حاکم، همراه با شناخت خود به عنوان یک طبقه در دامن این مناسبات است.

آگاهی انقلابی، که جمع‌بندی و بیان تعقلی تئوریک تجارب حسی حاصله از مبارزه طبقاتی و استمرار استثمار است و بر پایه نقد و سنتیز اشکال غیر نظامند آگاهی شکل گرفته است، با نام نامی بزرگ ترین و تأثیرگذار ترین اندیشمند هزاره دوم تاریخ بشریت، یعنی کارل مارکس گره خورده و مارکسیسم یا کمونیسم علمی نامیده می‌شود. این آموزه انقلابی علم شرایط رهائی کارگران و سایر ستمکشان، دانش شناخت قوانین تکامل اجتماعی، علم رهبری انقلاب و هدایت روند دگرگونی های انقلابی در راستای اجتماعی شدن کامل وسائل تولید و بیرون شدن بشریت از قلمرو جبر اجتماعی است. این تئوری انقلابی به مثابه وسیله شناخت و هدایت تغییر جهان، یک کلیت همبسته و نظامندی است شامل بنیاد فلسفی نگرش جهان همراه با منطق و میتود دیالکتیکی کشف و شناخت تضاد اشیاء و پدیده های مرتبط در پروسه قانونمند حرکت و تکامل؛ شناخت روند های تاریخی و اجتماعی از منظر این بنیاد و منطق؛ و توضیح بنیاد اقتصادی جامعه کهن و نوین (اقتصاد سیاسی). به همین دلیل، این کلیت همبسته و نظاممند کمونیسم علمی را به اختصار علم انقلاب می‌خوانند.

منطق و بینش دیالکتیکی، تضاد درونی و ذاتی و تأثیر متقابل اشیاء و پدیده ها را به مثابه موتور تحرک در پروسه شدن و گردیدن، حرکت، و تکامل پدیده ها و پروسه های طبیعی، اجتماعی و اندیشه می‌نگرد. آگاهی و تفکر عبارت است از بازتاب فعال و سنتیز واقعیت های در حال شدن و گردیدن عینی در ذهن انسان در روند پراتیک و شناخت. از همین رو، گنجینه تئوری انقلابی یا علم انقلاب نیز همچون بخشی از این آگاهی عمومی، که بازتاب بخش هائی از کلیت واقعیت تاریخی و اجتماعی و تعمیم و سنتیز عمل دگرگون ساز انسان برای تغییر واقعیت است، مهر این قانون و بینش را بر جبین خود داشته است. آگاهی و تئوری در روند شناخت جوهر متضاد اشیاء و پدیده ها و قوانین تکامل آن، توأم با تغییر و تکامل واقعیت ها، دمبدم تغییرات کمی ای را پذیرا شده و در گرهگاه ها و نقاط عطف معینی به گونه جهشی تغییرات کیفی را به خود دیده و راه تکامل و تعالی را می‌پیماید. تئوری انقلابی یا همان علم انقلاب نیز به مثابه تعمیم و عصاره پراتیک انقلابی و رهنمای عمل، از زمان تکوین آن توسط

واضعان اولیه اش (مارکس و انگلس) تا حال با حفظ اصول و قوانین اساسی اش، در ارتباط تنگاتنگ دیالکتیکی با تکامل واقعیت متغیر تاریخی و اجتماعی دوران و عمل دگرگون ساز و روند شناخت؛ شاهد انباشت تغییرات کمی فراوانی بوده و در گرهگاه های تاریخی مطابق با منطق و قانون دیالکتیک، اصول اساسی اش را پیوسته کیفیتاً غنا و کارائی بخشیده است. از این رو، کلیت این مجموعه همبسته و نظاممند تکامل یابنده با نام آورانی چون مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائوتسه دون و دیگران پیوند یافته است، نام آورانی که هر یکی در نقطه عطفی به نوبه اش و به سهمش سنگی بر دیوار این بنای رفیع گذاشته و در شکوهمندی این بنای مجلل فکری - تاریخی نقش به سزائی داشته است. این تکامل و غنای علمی علم انقلاب در روند پراتیک انقلابی بشریت مترقی، آزادی خواه و برابری طلب و تعمیم تئوریک شناخت تجربی حاصله از این پراتیک در مسیر انتزاع عقلی معرفت و بردن بار بار حاصل شناخت عقلی در پراتیک؛ عرصه های فلسفی، تاریخ، اقتصاد، مبارزه طبقاتی، سازماندهی و سازندگی، اشکال و ابزار مبارزه، و ستراتیژی و تاکتیک مبارزاتی را احتوا می کرده است.

خود آگاهی ارتش اجتماعی کار(پرولتاریا) و اشراف به شرایط و عوامل اقتصادی و اجتماعی از خود بیگانگی اجتماعی این طبقه از دل مبارزه گاه نهان و گاه آشکار طبقاتی تکوین یافت. این خود آگاهی سیاسی و اجتماعی کارگران و سایر زحمتکشان عبارت است از خود شناسی و آموزه های مربوط به چگونگی رهائی کار از چنبره سرمایه در مقیاس تاریخی و اجتماعی ساختن مالکیت بر ابزار تولید و ثروت های اجتماعی در فرایند مستمر دگرگونی های انقلابی. برخلاف برده ها، دهقانان و سرف ها در دوران های تاریخی برده داری و فئودالیسم، طبقه بهره ده سرمایه داری که از حاصل کارش بیگانه شده است، در گام های معینی از تجربه اندوزی و اندیشه ورزی پیرامون چگونگی و راه های پایان دادن به موقعیت بردگی اش، بهره مند از اندیشورزان و مدافعانی می شود. این اندیشه پردازان در جریان جمع بندی تجارب حاصله از مبارزه طبقاتی و استمرار شرایط استثمار و پالایش خود آگاهی سیاسی و طبقاتی، این خود آگاهی حاصله را به صورت سیستمی از آموزه های هماهنگ درمی آورند. سر برآوردن این «روشنفکران ارگانیک» پرولتاریا با بهره مندی از دستاورد های فکری - سیاسی بورژوازی و فراروی از آن با سنتیز آموزه های پیشرو تر بر پایه تجارب مبارزه طبقاتی، آفریننده فضا و چهارچوب تئوریک برای ایجاد "همگونی و آگاهانیدن این طبقه به عملکردش"، در راستای تبارز مستقل پرولتاریا در جنگ طبقاتی و پایان بخشیدن به شرایط استثمار است. این روشنفکران ارگانیک بنا به بیان «مانیفست»، آگاه " به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری" اند و نظرات تئوریک شان عبارت است از " بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی" و نزدیک ترین هدف شان هم چیزی نیست، جز "متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا."

مارکس و انگلس به عنوان روشنفکران انقلابی ارگانیکی که با نقد انواع ادبیات سوسیالیستی موجود در جریان رشد مبارزه طبقاتی کارگران نظام سرمایه داری، در سند اساسی «مانیفست»، سوسیالیسم علمی را بر پایه نقد دیالکتیکی انواع سوسیالیسم قبلی طرح و مدون کردند؛ در مورد رابطه پرولتارها و کمونیست ها، فرق و مزیت کمونیست ها با سایر بخش های کارگری و هم چنان وظایف و نزدیک ترین هدف پیشروان کمونیست(شامل

روشنفکران ارگانیک و پرولتر های آگاه متشکل در سازمان پیشآهنگ کارگری) در قبال مبارزه طبقاتی کارگران و نتایج کلی جنبش کارگری، صراحت بخشیدند که:

" کمونیست ها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند.

آن ها هیچ گونه منافی که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد، ندارند.

آن ها اصول ویژه ای را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیست ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست ها در مبارزات پرولتار های ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی شان، در مد نظر قرار می دهند و از آن دفاع می نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیست ها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده اند. (تأکید از من است. پ پ)

نزدیک ترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیست ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده ها و اصولی، که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. (۱)

«انتونیو گرامشی» اندیشمند پرشور و روشنفکر انقلابی ایتالیا و بانی حزب کمونیست ایتالیا که یک دهه از بهترین دوران جوانیش را به جرم کمونیست بودن در زندان موسولینی گذراند و سرانجام همراه با اندیشه هایش جاودانه شد، نیز در این زمینه اندیشه درخور تأملی را چنین ارائه کرده است: "هر گروه [طبقه] اجتماعی، که بر بستر اصلی يك کارکرد عمده متولد می گردد، در شیوه تولید اقتصادی همزمان با خود و به نحوی ارگانیک [طبیعی] يك یا چند قشر روشنفکر ایجاد می کند که به او همگونی و آگاهی به عملکرد خویش را، نه فقط در عرصه اقتصادی، بلکه در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز می بخشد". (۲)

مجموعه این سیستم نظرات، آگاهی ها، مفاهیم و تئوری ها پیرامون شناخت، تغییر و تکامل انقلابی جامعه و تفکر انسانی و ابزار عملی تغییر، جهان بینی مترقی و انقلابی را می سازد که بر بنیاد فلسفه پیشرو ماتریالیستی و دیالکتیکی به مثابه پایه تئوریک این سیستم، بنا نهاده شده است. این جهان بینی در جامعه طبقاتی معاصر در موضع طبقاتی کارگران و ستمکشان قرار دارد. تقابل جهان بینی انقلابی پرولتاریائی با جهان بینی لیبرالی - ایده آلیستی که رسالتش از موضع طبقات حاکم بازتولید شرایط استثمار است، در همه عرصه های مبارزه طبقاتی جریان داشته و مشهود است.

لنین به حیث یکی از برجسته ترین پیشروان، ادامه دهندگان و تکامل دهندگان جهان بینی مترقی و انطباق دهنده تئوری انقلابی در شرایط متغیر تاریخی؛ جهان بینی انقلابی را در یک مجموعه نظاممند اندیشه های علمی مرتبط به هم، این گونه بیان می دارد: "جهان بینی نوین، یعنی ماتریالیسم پیگیر... که شامل بر زندگی اجتماعی است، دیالکتیک... که پر دامنه ترین و عمیق ترین علم تکامل است، تئوری مبارزه طبقاتی و نقش انقلابی... که تاریخ جهان بر عهده پرولتاریا، این آفریننده جامعه نوین، جامعه کمونیستی گذاشته..."

روشن فکر انقلابی:

در فوق واژه انقلاب را به مفهوم تغییر ریشه ئی یا رادیکال مناسبات تولیدی و تغییر ساختار طبقاتی همراه با اندیشه ها و نهاد های روبنائی برخاسته از آن مناسبات در روند دگرگونی های انقلابی زیر بنا و روبنا تعریف کردیم. آگاهی انقلابی را هم علم انقلاب و دانش ناظر بر تحولات انقلابی خواندیم که بازتابیست از مبارزه طبقاتی و سنتیز تجارب این مبارزه. حال با درک مفهوم انقلاب و آگاهی انقلابی، می توانیم تعریف و محتوای روشن فکر انقلابی را از آن استخراج کنیم. در یک تعریف کوتاه از ترکیب « روشن فکر انقلابی » گفته می توانیم که: « روشن فکر انقلابی کسی است که به علم انقلاب به عنوان ابزار شناخت علمی جامعه و تغییر آن مجهز بوده؛ در عمل خواهان تغییر انقلابی جامعه در کلیت آن بوده؛ و همگام با این تغییر و یا در پرتو آن، به بازتولید و تکامل اندیشه انقلابی پردازد».

یک روشنفکری که انقلابی نیست، یا غیر انقلابی است یا ضد انقلابی. نخستین شرط تبدیل یک روشنفکر خواه غیر انقلابی و یا احیاناً ضد انقلابی به یک روشنفکر انقلابی، تغییر جهان بینی است. درین خصوص مائو تسه دون می نویسد: " آن ها [روشنفکران] باید به نوسازی خود همچنان ادامه دهند، به تدریج جهان بینی بورژوائی را به دور بیاندازند و به جهان بینی پرولتاریائی کمونیستی دست یابند تا بتوانند خود را با نیازمندی های جامعه نوین کاملاً تطابق دهند و با کارگران و دهقانان به طور فشرده متحد شوند. تغییر جهان بینی تغییری اساسی است... نداشتن نظرات سیاسی صحیح همانند نداشتن روح است" (۳). " آموزش نباید فقط یاد گرفتن عبارات و جملات مارکسیستی - لنینیستی باشد، بلکه باید یاد گرفتن مارکسیسم - لنینیسم به مثابه علم انقلاب باشد" (۴).

هرچند تغییر جهان بینی یعنی چنگ زدن روشنفکر غیر انقلابی به جهان بینی پرولتری بنا به تأکید مائو تسه دون شرط اساسی است، ولی شرط کافی نیست. جهان بینی انقلابی به مثابه علم انقلاب، وسیله شناخت و تغییر انقلابی جهان است و به آنیکه با این چراغ منور می شوند، بینش و بصیرت درک پدیده های جهان را می بخشد. هدف از شناخت پدیده ها و پروسه ها کشف تضاد های درونی و شناسائی قانونمندی های تکامل دیالکتیکی آن، تغییر آن ها در عمل است و جهان بینی انقلابی هم رهنمای عمل. این جاست که به موازات تغییر جهان بینی با افق محدود بورژوائی و خرده بورژوائی به جهان بینی وسیع و ژرف انقلابی، پای عمل و پراتیک انقلابی به میان می آید. روشنفکری که به کسب جهان بینی مترقی نائل آمده است، زمانی به معنای واقعی کلمه روشنفکر انقلابی نامیده می شود که از موضع طبقاتی ستمکشان پا به عرصه پراتیک انقلابی بگذارد و به یک سری از سجایا و

اخلاقیات پیشرو نائل آمده و در جریان عمل جمعی انقلابی تجربیاتی بیان‌دوزد و همگام با پیشرفت‌های امر مبارزه، این اندوخته‌ها و دست‌آورد‌های مبارزاتی را بی وقفه اعتلاء بخشد و "در نیمه راه بازنايستند و به خصوص خود را عقب نکشد".

مائوتسه دون آن معیار عملی‌ای را که که روشنفکران را در جایگاه انقلابی، غیر انقلابی و ضد انقلابی می‌نشانند، این‌طور خلاصه می‌کند: "در تحلیل نهائی خط فاصل بین روشنفکران انقلابی، غیر انقلابی و یا ضد انقلابی اینست که آیا آن‌ها مایلند با توده‌های کارگران و دهقانان در آمیزند و آیا بدان عمل می‌کنند یا نه. در تحلیل نهائی خط فاصل بین آن‌ها فقط در همین است، نه در سخن‌پردازی بر سر سه اصل خلق و یا مارکسیسم. (۵)

بر طبق تئوری مارکسیستی انقلاب که در فوق شرح مختصر آن رفت و این تئوری در پراتیک انقلاب‌های بزرگ و پیروزمند قرن بیستم غنی شده و توسط لنین و سپس مائوتسه دون تکامل مزید یافت؛ عامل، بازی‌گر نقش و نیروی محرکه اساسی انقلاب علیه سلطه طبقاتی بورژوازی (بورژوازی امپریالیستی) در مرکز و علیه سیادت امپریالیسم و سیطره طبقات مرتجع فئودال و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک مرتبط و همسرشت با آن، ستمکش‌ترین و متشکل‌ترین طبقه مولد جوامع معاصر یعنی طبقه کارگر است که پیشاپیش سایر ستمکشان و در اتحاد طبقاتی با آنان در پرتو علم انقلاب، جریان تدارک و از راه رسیدن هنگامه انقلاب را هدایت می‌کند. البته عوامل اقتصادی، فکری، سیاسی و سازمانی چندی در تعیین این نقش رهبری‌کننده پرولتاریا در انقلاب اجتماعی مؤثر است.

هرچند انقلاب امر توده‌های میلیونی بوده و آزادی طبقه کارگر و سایر ستمکشان و پایان دادن به شرایط استثمار و موقعیت بهره‌دهی و ستمکشی، به دست‌ان‌توانمند و یکی شده، مشت‌های گره‌کرده شده و مغز‌های آگاه شده خود آنان میسر است؛ اما مراحل گوناگون تکامل تاریخی کارگران مبارزه‌کنان با سرمایه‌نشان داده است که مبارزات خود جوش اقتصادی - سندیکائی کارگران در نهایت به تکوین خود آگاهی و آگاهی سوسیالیستی نینجامیده است. این مسأله اساسی پیوند و تلفیق آگاهی سنتیز شده سوسیالیستی در بیرون مبارزه طبقاتی پرولتاریا با جنبش خود انگیخته کارگری وظیفه این روشنفکران ارگانیک طبقه ستمکش است. این مسأله از همان آغازین سال‌های قرن بیستم در تئوری لنینی «حزب پیشرو طبقه کارگر» به مثابه حاصل تلفیق آگاهی سوسیالیستی و مبارزات کارگری و همچنان پیوند دهنده "فعالیت انقلابی با نهضت کارگری در يك واحد كل"، توسط لنین در «چه باید کرد؟» پرداخته شده و سپس در پراتیک انقلابی قبل و بعد از انقلاب اکتبر توسط وی و سایر رهبران انقلابی مثل ستالین و به ویژه مائوتسه دون پرورانده شده و از آزمون گذشت. مائوتسه دون در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین و در جریان اعمار سوسیالیسم و اعمال دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا در چین و در پیوند با مبارزه علیه رویونیسم، تئوری حزبیت لنینی و نقش حزب را به حیث مهم‌ترین سلاح از سه سلاح مبارزاتی خلق و کانونی از مبارزه دو خط، و ستاد رهبری‌کننده دگرگونی‌های سوسیالیستی در زیربنا و روبنا؛ بسط و تکامل بیشتر بخشید.

سنتیزکننده و حامل آگاهی مدون سوسیالیستی نه پرولتاریا و یا سایر طبقات و لایه‌های اجتماعی ستمکش و بهره‌ده غیر روشنفکری، بلکه روشنفکران خرده بورژوا و بورژوا به درون مبارزات و اعتراضات طبقاتی و اجتماعی کارگری و توده‌ئی بوده‌اند. روشنفکران مربوط به طبقه متوسط خرده بورژوازی به عنوان زحمتکشان فکری از

طرف بورژوازی در مرکز، و امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک در دنیای پیرامون، مورد ستم و استثمار قرار می گیرند و از این رو کمابیش دارای خصوصیات مبارزه حیوانه و گرایش های انقلابی اند. مائوتسه دون روشنفکران زحمت کش و تحت ستم کشور های تحت سلطه و مورد یورش امپریالیسم و سرمایه غارتگر مالی آن مثل چین قبل از انقلاب، هندوستان و یا افغانستان مستعمره امروزی را در " گروه اکثریت گورکنان امپریالیسم" قرار می دهد " که امپریالیسم خود آن ها را به وجود آورده است و انقلاب از میان آن ها ریشه می گیرد". این اکثریت " شامل طبقه کارگر، طبقه دهقان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی ملی و روشنفکران وابسته به این طبقات" می شود است که مائوتسه دون آن ها را "گورکنان امپریالیسم" نامیده است. این روشنفکران مردمی، سوای "اقلیت کوچکی مرکب" از روشنفکران خادم امپریالیسم و ارتجاع اند.

از این رو، روشنفکران مبارز این پیام آوران انقلاب، حاملان و اشاعه دهندگان اندیشه های انقلابی در میان توده های کارگران بوده و به ویژه در کشور های تحت ستم مستعمره یا نیمه مستعمره، در بدو امر نقش به سزائی در ترویج و اشاعه اندیشه های انقلابی پیشرو ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی داشته اند. این زحمتکشان فکری، "به ویژه توده های وسیع روشنفکران نسبتاً فقیر قادرند به اتفاق کارگران و دهقانان در انقلاب شرکت کنند و یا از امر انقلاب پشتیبانی نمایند... بدون شرکت روشنفکران انقلابی نیروهای انقلابی نمی توانند به وجه موفقیت آمیزی متشکل گردند و کار انقلابی نمی تواند با موفقیت اجراء گردد (۶)". بدون شرکت روشنفکران پیروزی انقلاب

ممکن نیست... پرتلاریا نمیتواند بدون کمک روشنفکران موجود در جامعه، روشنفکران خود را ایجاد کند. (۷)

جنبش انقلابی کشور خود ما افغانستان تاریخی پنجاه ساله دارد. آغازگر این جنبش انقلابی در نیم قرن پیش نیز معاریف چندی از میان همین روشنفکران خرده بورژوا با تعالیم و معارف بورژوائی بودند. این روشنفکران نیز محصول جهان تازی سرمایه داری در قالب سیاست توسعه طلبانه استعماری و گسیل کالا، سرمایه و ارزش های اجتماعی و فرهنگی امپریالیسم به کشور ما بوده اند. این روشنفکران از بدو امر تا کنون در زمره " گروه اکثریت گورکنان امپریالیسم" قرار داشته اند. همین روشنفکران مبارز در نقش پیام آوران انقلاب، حاملان و اشاعه دهندگان اندیشه های انقلابی در میان توده های زحمتکش و تحت ستم کشور نقش به سزائی در ترویج و اشاعه آگاهی سیاسی و طبقاتی داشته اند. ورود این اندیشه های زنجیرگسل و تغییر جهان بینی روشنفکران در مرحله معینی از جنبش بورژوا دموکراتیک طراز کهن علیه استبداد و ارتجاع، این جنبش را کیفیتاً دگرگون ساخته و خواست های آن را از سطح مطالبات سوسیال - رفورمیستی به سمت تغییرات بنیادی و رادیکال اجتماعی متحول کرده و خود جنبش را خصلت مترقی و انقلابی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی با شعار های روشن داد.

در آوانی که مشاطه گران نظام مستبد سلطنتی دودمانی، شاه را همچون سایه خدا در روی زمین می دیدند و از مشاهده سایه خدا به "حمد الله" قسم می خوردند، این دسته از روشنفکران انقلابی کشور ما مبارزات سازمان یافته و شکوهمند روشنفکری و توده ای - کارگری را در مرکز و ولایات کشور علیه استبداد "سلطنت" به عنوان مظهر کل ارتجاع، سازماندهی و رهبری کردند. این اندیشه پیشرو و این مبارزات و تبارزات روشنفکری - توده ئی، محرک و الهامبخش مبارزات کارگری چندی در مراکز صنعتی کشور نیز بود. همین روشنفکران انقلابی بودند که شعله های فروزان و جاوید اندیشه نیرومند انقلابی را به خرمن ارتجاع و استبداد افکنده و از موضع همین اندیشه

پیشرو علیه تئوری های رویزیونیستی زرد ستون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی با استواری تمام مبارزه نموده و چهره سیاه سوسیال امپریالیسم را بی نقاب ساختند. پس از فروکش این مبارزات علنی و گرفتن درس های آموزنده ای از آن، روشنفکران انقلابی کشور ما در فاز بعدی مبارزه با برافتیدن "سایه خدا" از تخت شاهی و مستولی شدن اختناق و فضای پولیسی تحت رژیم "جمهوری سرداری" در کشور، در صدد توده ای ساختن اندیشه انقلابی، آن را به میان توده ها برده و دست به سازماندهی های معینی زدند. با وقوع کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش و علنی شدن ستون پنجم روس و متعاقب آن تجاوز نظامی روس، بخش های منسجم و متشکل روشنفکران انقلابی قبل از سایر نیرو های سیاسی کشور از موضع اندیشه های پیشرو علیه رژیم کودتا و تجاوز سوسیال امپریالیسم موضع گرفته و با شعار حماسی و آهنگین «مرگ یا آزادی!»، "سلاح انتقاد" علیه رویزیونیسم را به "انتقاد با سلاح" علیه سوسیال امپریالیسم اشغالگر و مزدوران میهن فروش بومی آن تکامل دادند.

در عین حال همین روشنفکران و نیرو های انقلابی کشور ما بودند که حین علمبرداری نبرد مقاومت ملی ضد استعماری توده های به پا خاسته خلق ما، در مورد اهداف امپریالیست های "دیگری [که] از سنگر رقابت، با دمسازی با نیروهای رجعت گرا [می خواستند] جنبش آزادیبخش خلق ما را به بیراهه تاریک عقب ماندگی و اسارت مخفی رهنمون شوند؛ و هکذا مطامع ارتجاعی "طبقات بهره کش و طفیلی [خزیده] در صف پیکار آزادیبخش مردم" بابت به کجراه کشانیدن و بلعیدن ثمرات مجاهدت پیکارگران ضد استعمار روس؛ هوشدار به موقع دادند. از میان همین روشنفکران انقلابی بود که مجید به عنوان سردار بی بدیل رزم سترگ میهنی و انقلابی خلق سلحشور ما تا سطح قهرمان پذیرفته شده مردمی و ملی عروج کرد. این روشنفکران انقلابی بودند که به "اتفاق کارگران و دهقانان در انقلاب" و در شکنجه گاه های سوسیال امپریالیسم متجاوز و جلادان "پرچی - خلقی" شان حماسه های ماندگار انقلابی آفریده و بیدادگاه آنان را با غریو و منطق با صلابت انقلابی به دادگاه محاکمه خود سوسیال امپریالیسم روس و غلامان آن مبدل ساختند. بنا به شهادت آمار اعلام شده، بازهم همین روشنفکران جنبش انقلابی به عنوان گل های سر سبد جامعه ما بودند که به خاطر "خصم آگاه" سوسیال امپریالیسم و ایادی بومی اش بودن، جوقه جوقه به سوی زندان ها، شکنجه گاه ها، اعدام گاه ها، پولیگون ها و گورهای دسته جمعی روانه شدند.

پس از طرد تجاوز اشغالگران شوروی و شکست مزدوران بی مقدار بومی آن و ربوده شدن ثمرات پیکار ضد استعماری مردم افغانستان توسط ارتجاع خزیده در صف آن پیکار و امپریالیست های رقیب سوسیال امپریالیسم، همین روشنفکران انقلابی بودند که در مورد تبعات سیطره خونین ارتجاع قهار و دراز دستی دول ارتجاعی منطقه و امپریالیسم هشدار داده و علیه آن از موضع منافع ملی و طبقاتی ستمکشان کشور ایستادند. از چهارده سال بدین سو، در حالی که نیرو های میانه و عناصر متزلزل و روشنفکران ورشکسته به کمپ امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکا - ناتو و ارتجاع پوشالی پیوسته؛ تعدادی از آنان تا سطح تبدیل شدن به دسته تبر ارتجاع در پایگاه های قومی، منحط شده و سقوط کرده اند؛ و طیف های رنگارنگی از روشنفکران منحط در رکاب امپریالیست های اشغالگر و قاتلان مردم مظلوم ما می دوند؛ باز هم همین گردان های روشنفکر انقلابی راستین و استوار کشور ما بودند که با شعار «مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!» جلودار مبارزات و اعتراضات برحق توده های دربند کشور ما

علیه امپریالیسم متجاوز و انواع ارتجاع اعم از ارتجاع تنظیمی و تکنوکرات دستگاه پوشالی، و "اپوزیسیونی" طالب و داعش شدند. همین روشنفکران انقلابی، تسلیم طلبی ملی و طبقاتی طیف های مختلف نیرو های انقیاد طلب و همکار اشغالگران در دولت مستعمراتی و در حواشی آن را، حزب سازان و "ان جی او" بازان خادم امپریالیسم و مبتذل کنندگان اندیشه انقلابی را از موضع علم انقلاب به نقد کشیده و سرشت ضد انقلابی ورشکستگان و چپ نمایان راست رو را عریان ساختند.

تا سیطره امپریالیسم و ارتجاع به دوش توده های میلیونی ستمکش کشور ما سنگینی می کند، نقش رهنمونی آگاهی انقلابی و رسالت روشنفکران انقلابی کشور در پیشاپیش "گروه اکثریت گورکنان امپریالیسم" و ارتجاع، هم چنان باقی است.

در حالی که استثمار شدید زحمتکشان، ستم مضاعف و شرارت در کشور موج می زند و سیطره جابر امپریالیسم و ارتجاع بر دوش زخمی زنان و مردان ستمکش کشور ما سنگینی می کند؛ هر یکی از طرف های درگیر در این ستمگری، اعم از امپریالیسم و ارتجاع رنگارنگ؛ و هر دسته و گروه سیاسی راست، چپ، روشنفکر، لیبرال، انقلابی، انقلابی نما و ضد انقلابی ادعای حقانیت و خدمت به این کشور و مردم را دارند. کلید حل این معما و تشخیص ادعا از واقعیت، را مراجعه به تئوری و رهنمود انقلابی به دست می دهد: علم انقلاب این وسیله شناخت طبقات و نیرو های اجتماعی - سیاسی با ادعا های متضاد، در این زمینه رهنمود مشخصی ارائه می کند: "... در نبردهای تاریخی لازم است میان گفته ها و ادعا های خیال پردازانه احزاب و سازمان های واقعی و منافع واقعی آنها، میان طرز تلقی آن ها از خود شان و آن چیزی که به واقع هستند، از آنهم بیشتر فرق گذاشته شود". (۸)

مبارزه همچنان ادامه دارد! عملکرد هر گروه اجتماعی یا سیاسی چه کوچک، چه بزرگ و با هر ادعائی، در عرصه پراتیک، ماهیت آن را عریانتر خواهد ساخت.

هرچند روشنفکران خرده بورژوا به عنوان زحمتکشان فکری، از نگاه فکری و شیوه زندگی با توده کارگران و سایر زحمتکشان تفاوت ها و تخالف هائی دارند. اما "این تخالف و تضاد با انتاگونیسیم کار و سرمایه فرق دارد. یک روشنفکر خرده بورژوا سرمایه دار نیست. درست، اما معیار های زندگی وی بورژوائی است و او باید بابت امرار معیشت آن را ننگه دارد. در پرتو همین معیار های بورژوائی [تبدیل نیروی کار به کالا، کار مزدی و غیره] او باید حاصل کار و در اکثر موارد نیروی کارش را بفروشد و توسط صاحبان سرمایه استثمار و اهانت شود. بناءً این روشنفکر در آشتی ناپذیری اقتصادی با پرولتاریا قرار ندارد. ولی موقعیت اجتماعی زندگی و شرایط کاری غیر پرولتری اش مؤجد تخالف معینی با احساسات و افکار کارگری است" (۹). با این اوصاف، روشنفکران این افکار، احساسات و منش ها را از بطن جامعه کهن با خود به درون نهاد های نوین انقلابی آورده و تا نیل به خصال و اخلاق انقلابی در پروسه تجدید تربیت در متن پراتیک مداوم و آموزش مستمر انقلابی، آن را کمابیش حفظ می کنند.

تجارب انقلابی نشان می دهد که هرچند روشنفکران انقلابی در پروسه تجدید تربیت و پرولتریزه شدن، از نگاه خصال، احساسات و موضع ایدئولوژیک در موقعیتی نزدیک به طبقه کارگر قرار می گیرند، اما از منظر ارتباط شان با پروسه تولید و وسائل تولید و مشغله فکری شان، از نگاه کیفی به کارگر متحول نمی شوند. بر همین پایه ناستوار اجتماعی است که روشنفکران انقلابی در سنگر انقلاب و در درون تشکل های انقلابی، منشاء انحرافات و گرایش

های ناسالم و مضره چندی مثل سوپرکتیویسم، اندیویدوآلیسم، ولونتاریسم، دگماتیسم، اپورتونیسیم، رویونیسم، انحلال طلبی، تسلیم طلبی ملی و طبقاتی و در موارد نادری خیانت ملی و تاریخی می شوند. در اکثر موارد دیده شده است که خصال، منش ها و افق محدود خرده بورژوائی روشنفکران در صفوف انقلاب و گردان های انقلابی با سجايا، احساسات و گستره وسیع فکری ارتش اجتماعی کار در تضاد واقع می شود. از همین بستر اجتماعی است که در سازمان ها و احزاب پیشرو، لیبرالیسم تشکیلاتی و همچنان لیبرالیسم ایدئولوژیک در شمائل نقض صریح اصول و قرار های تشکیلاتی، فراکسیونیسیم، تزلزل و انحطاط ایدئولوژیک، و یا در طرح های ایدئولوژی زدایانه لیبرالی عرض اندام می نماید. اگر بنا بر عواملی چند، از جمله ضعف مبارزه ایدئولوژیک و یا بحران حاد فکری در مقاطع معین، لیبرالیسم در یک گردان انقلابی زمینه رشد و بقاء یابد، ساحت آن تشکل را می آید. اگر در یک سازمان پیشتاز علیه لیبرالیسم تشکیلاتی و ایدئولوژیک از موضع بنیاد های فکری و موازین تشکیلاتی سازمان پیشرو، مبارزه صورت نگیرد؛ در قدم اول خط جلی ایدئولوژیک - سیاسی آن مخدوش و کم رنگ شده؛ سپس یک دوآلیسم فکری - سیاسی در آن نهاد حاکم شده؛ و آنگاه این خوره تشکل انقلابی را از درون پوک ساخته و اگر از هم نپاشد، آن نهاد تا سطح مطالبات سوسیال - رفورمیستی دمساز با علایق ارتجاعی - امپریالیستی سقوط خواهد کرد. گرایش زیانبار دیگری که از این بستر اجتماعی خرده بورژوائی در سازمان سیاسی پیشرو در غیاب دموکراتیسیم پیگیر و فعال مجال تبارز می یابد، استبداد رأی آمیخته با دگماتیسم در شکل تحمیل اراده و تمرکز غیر ضرور امور در دستان معین تام الاختیار است. در نتیجه آن، افراد معینی در یک تشکل پیشرو فعال مایشاء امور شده و بقیه افراد به طرف انفعال و پاسویته سوق داده می شوند. ظهور بوروکراتیسیم و کماندیسیم (دستور گرائی) در روش و سبک کار رهبری و کادر های یک سازمان پیشتاز، پیامد روش های استبدادی و تحمیل اراده کنترل نشده و تمرکز بیش از حد امور در دست عده ئی معدود است. این حالت اخیر نتیجه ضعف سانترالیسم دموکراتیک و عمده شدن قطب مرکزیت به زبان دموکراسی درون تشکیلاتی است.

دیده شده است که در حالات دوآلیسم و پلورالیسم فکری - تشکیلاتی در سازمان پیشتاز، که خود زاده بحران و ضعف سانترالیسم دموکراتیک است؛ لیبرالیسم، اپورتونیسیم و رویونیسم، یک رخ انحراف و دگماتیسم و سبک کار استبدادی رخ دیگر انحراف فکری - سیاسی تشکل انقلابی را می سازد. روش استبدادی و سبک کار تحمیل گرانه و بوروکراتیک، همچون لیبرالیسم، خلاقیت اعضا و نیروی رزمی یک تشکل انقلابی را سخت زیانمند ساخته و کاهش می دهد.

از این جا اهمیت حیاتی مبارزات سازنده و اصولی درونی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی از موضع بنیاد های فکری - سیاسی و موازین اصولی، علیه سموم فکری بورژوائی و خرده بورژوائی و گرایش های فکری ناسالم و روش های زیانبار در سازمان ها و احزاب انقلابی، آشکار می شود. آغاز و پیشبرد این مبارزه سالم و سازنده، هم برای حفظ سلامت فکری و تحرک مبارزاتی یک نهاد و شگوفائی ابتکار و خلاقیت اعضا آن و هم بابت تجدید تربیت مستمر روشنفکران انقلابی و جلب و پرورش روشنفکران در صفوف انقلاب، و هم برای جلوگیری از انحرافات فکری - تشکیلاتی لازم بوده و در برخی مقاطع و حالات بحرانی مبرمیت و عمدگی می یابد.

مائوتسه دون در مورد تجدید تربیت روشنفکران جلب شده به صفوف انقلاب و گردان های پیشتاز انقلابی و ارتقاء آنان تا سطح روشنفکران پیشرو انقلابی، چنین تأکیدی دارد: "...روشنفکران ما همچنان به پیشرفت خود ادامه دهند، در جریان کار و آموزش خود رفته رفته به جهان بینی کمونیستی دست یابند، مارکسیسم - لنینیسم را به تدریج فراگیرند و با کارگران و دهقانان یکی شوند و در نیمه راه بازنایستند و به خصوص خود را عقب نکشند، زیرا عقب نشینی آینده ای ندارد". (۱۰)

تئوری عام انقلابی یا علم انقلاب به حیث رهنمود یونیورسال و کلی زمانی که با پراتیک انقلابی در شرایط اجتماعی - اقتصادی مشخص یک کشور و یا یک انقلاب تلفیق شود، ضمن حفظ درونمایه عام خود، در اشکال مشخص سلاح تئوریک نیرومندی در تحلیل علمی پدیده های خاص یک کشور و یا انقلاب مبدل شده و در پرتو آن انقلابیون آن سرزمین می توانند در سطوح مختلف امر مبارزه و انقلاب، رهنمود های مشخصی ارائه بدارند. این تئوری تطبیقی، مجموع مسائل انقلاب یک کشور مثل خصلت جامعه مفروض، مرحله یا مراحل انقلاب، تضاد های اساسی، عمده و ثانوی، آرایش طبقاتی، نیرو های محرکه و آماج انقلاب، وظایف و اهداف، اشکال و ابزار مبارزه انقلابی، مسأله برخورد به قدرت سیاسی و مبارزه مسلحانه توده ئی؛ سبک و روش کار، همبستگی طبقاتی و مبارزاتی بین المللی، و خلاصه مجموع وظایف و اشکال تاکتیکی و شعار های بسیجگر هر مقطع و اهداف مراحل ستراتیژیک انقلاب یک کشور را احتوا می کند.

هر یکی از مسائل نظری و عملی انقلاب اشاره شده در فوق، مخصوصاً شالوده های فکری یک سازمان پیشرو، اصول ناظر بر حیات سازمانی، مسأله برخورد به قدرت سیاسی، مبارزه مسلحانه توده ئی، امپریالیسم، طبقات ارتجاعی، مسأله زنان، توأمیت ادعای بلند بالا با عمل مبارزاتی و...، عرصه های مبارزه و آموزش انقلابی اند. چگونگی برخورد به هر یکی از این مسائل، معیار و محکی است که یک فرد و یا نهاد ادعاگر جدی را از غیر جدی و دروغین متمایز می سازد. این عرصه ها در عین حال که کوره گداخته ئی اند که پولاد را آبدیده ساخته و زنگار و سموم ایده ها و خصائل خرده بورژوائی روشنفکران انقلابی را می زدایند؛ بوته آزمایشی اند که روشنفکران و ادعاگران داعیه انقلابی را محک زده و روشنفکران راستین و بلورین را از مدعیان کاذب و لفظی و انقلابیون راستین را از انقلابی نمایان راست (جو فروش و گندم نمایان) و خلاصه انقلابیون را از ضد انقلابیون و غیر انقلابیون متمایز می سازد.

در بخش نخست این نوشته، تحول کیفی و رادیکال شدن مضمون و مفهوم روشنفکر و داعیه روشنفکری را در روند تکامل تاریخی و سیر ارتقائی دیالکتیکی اندیشه؛ در وجود اندیشه ها، ارزش ها و جریان های روشنفکری مثل تقابل پویائی با ایستائی و چیرگی خرد در ستیز با خرافه، مشاهده کردیم. وانگهی تکامل این اندیشه ها و ایده آل ها در چهارچوبی تاریخی فرا تر از آن محدوده؛ در آموزه ها، کنش ها و آرمان سوسیالیستی، دید و تبیین مادی جهان، فلسفه علمی شناخت جهان برای تغییر آن، نقش تاریخ ساز توده ها در تغییرات اجتماعی، تلفیق اندیشه با عمل، محک زدن تئوری در پراتیک، توأمیت ادعا و عمل مبارزاتی، آگاهی و انسجام بخشی مردم، خلاف جریان رفتن، برابری، ترقی و عدالت اجتماعی، هدفمندی و آرمان گرایی، رفع ستم و تبعیض، استقلال و حاکمیت ملی کشور ها، آزادی ملی و اجتماعی خلق ها در مقابل امپریالیسم و ارتجاع، را دیدیم.

رسالت روشنفکر انقلابی به عنوان پیام آور انقلاب و هستی اجتماعی هدفمند و آرمان خواه در مسیرت انقلاب، تلفیق اندیشه با عمل از موضع این آرمان ها و آموزه ها در جریان ناپیوستای شناخت پدیده های اجتماعی و عمل دگرگون ساز جمعی است.

«گرامشی» زمانی از عقب میله های زندان موسولینی فاشیست در متن تاریکی ها، این آرمان گرائی مثبت و هدفمند را فریاد کرد که:

" زندگی یک تلاش همه جانبه و مداوم است، یک زندگی اجتماعی - سیاسی فعال است. حتی اگر آینده روشنی در پیش نباشد، نباید از حرکت بازایستاد." (۱۱)

«انیس آزاد» این الگوی راستین و حماسی مقاومت انقلابی و روشنفکر انقلابی، این انیس شفیق توده های به پا ایستاده و راست قامت نبرد سهمگین انقلابی ضد تجاوز و استیلا سوسیال امپریالیسم شوروی نیز در ماه سنبله ۱۳۶۱ شمسی در درون زندان روس و جلادان "خلقی - پرچی" اش «پلچرخ»، این فریاد آرمان گرایانه و غریب آزادی خواهانه گرامشی را از آن سوی زمان می شنود. او در قعر ظلمت استعمار - ارتجاع این فروغ جاودانه امید به فردای تابناک و آزاد «دوزخیان روی زمین» را دیده و در آستانه اعدام و در چند وجبی مرگ این آرمان گرائی را به گونه خیلی شیوا و حماسی در آخرین یادگار و نمونه کلامش در شعر «کولی» چه زیبا فریاد می کند:

من کولی شکسته دلی بی هدف نیَم
 کز راه رفته باز کشم پای خویش را
 یا آنکه از گزند ره و نیش خار ها
 در پیش رهروان شکم عهد خویش را
 آری کنون که در خم يك کوچه مانده ام
 فریاد باز گشتن من مُرد در گلو
 تو از سپیده های زمان پرس و باز گرد
 آنگاه راه رفتن من را دو باره گو (۱۲)

در این حماسی ترین بیان آرمان گرائی انقلابی، انیس آزاد التزام آرمان خواهانه روشنفکر انقلابی را نیز شیوانگاری کرده و با تأکید بر هدفمندی راهیان مسیرت انقلاب، مشکلات و موانع طبیعی و ذاتی مبارزه انقلابی مثل به زنجیر شدن، شکنجه و اعدام را (گزند ره و نیش خار ها) می خواند. او در آستانه اعدام، زمانی که حس می کند " در خم یک کوچه مانده" است و فریادش دارد در گلو می میرد، خطاب به هم بندان و همزمان وفاکیشش، آن ها را به بازگشتن در طریقت انقلاب و مبارزه و بازگفتن حدیث آنچه بر او و همگانش رفته و از سر گرفتن راه رفتن آنان، فرامی خواند. در این سروده حماسی، انیس آزاد بین روشنفکران انقلابی و ورشکستگان ضد انقلابی خط فاصل سرخی می کشد. این تقسیم بندی روشنفکران به دو گروه، هم در زندان و هم در بیرون از زندان کاربرد خود را دارد. در یک سوی خط او روشنفکران انقلابی هدفمند و آرمان خواهی را می بیند که ضمن وفاداری به راه و آرمان؛ از میان مرگ و عهد شکنی، مرگ را پذیرا می شوند و آنانی که زنده اند و آزاد، راه رفتن را بازمی جویند. در آن سوی دیگر خط آن کولیان شکسته دل بی هدفی را ترسیم می کند که از ترس "گزند ره و نیش خار ها" از راه رفته پا پس کشیده و در پیش رهروان عهد خویش را می شکنند.

آن عهد شکنانی که پا پس کشیدند و از یک وجبی مرگ به بهای تباهی خود و فنای آینده شان برگشتند، در زمره گمگشتگان و گمراهانی اند به تعبیر مائو تسه دون بی هیچ "آینده" ای. اما آن آرمان گرایانی که رفتند، به سرزمین بی مرگی و جاودانگی پا گذاشته و همراه با زمان، در حال و آینده جاری اند.

با در نظر داشت تناسب میان حوصله خواننده این جستار در صفحه مجازی و حجم زیاد مطالب این مبحث، باب این سلسله را در این جا می بندیم. در بخش سوم با بازگشائی مجدد بحث، مفاهیم مرکب روشنفکر «ضد انقلابی» و «غیر انقلابی» را پی گرفته و با ارائه جمع بندی و مآخذ، این جستار را به پایان می بریم.

* * *

بخش سوم

«هر کسی که در طرف خلق های انقلابی قرار بگیرد، انقلابیست. هر کس که در طرف امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک بایستد، ضد انقلابیست. کسی که تنها در گفتار جانب خلق انقلابی را بگیرد، ولی کردارش غیر از آن باشد، یک انقلابی لفظی است. هر کس نه تنها در گفتار، بلکه در کردار هم جانب خلق انقلابی را بگیرد، انقلابی به تمام معنی است.» مائو تسه دون

روشنفکر ضد انقلابی:

در دو بخش فوق، مفهوم تاریخی «روشنفکر» را در روند شکل گیری و تطور اندیشه ها و ایده آل های روشنفکری در پرتو دگرگونی پیوسته مفهوم و درونمایه روشنفکر و رادیکال شدن رسالت وی؛ به اعتبار خرد ورزی، نقد وضع موجود و واقعیت های فاسد زمان و تحول طلبی، در وجود "روشنفکران" ارزیابی کرده و دیدیم که روشنفکر مفهومیست متأخر و تاریخی و زاده تغییرات بورژوائی جامعه در زیر بنا و روینا. هم چنان دیده شد که در مقطع معینی از تکامل اندیشه ناقد، به دلیل پهلو دادن این اندیشه و اندیشه ورزان با قدرت و ستایش وضع موجود؛ این اندیشه های ناقد دیروزی ویژگی منتقد بودن، پویائی، تحول پسندی و استعداد تکامل را باخته و با "ایستادن در نیمه راه"، رسالتش در عرصه تئوریک و ایدئولوژیک ضمن همراهی با قدرت، تا سطح ستایش و توجیه مالکیت خصوصی، بازتولید شرایط استثمار و کتمان اشکال ظریف استثمار و ستم بوده است؛ که در تداومش تا سطح اندیشه های مدافع و مشاطه گر استعمار، جنگ، تاراجگری، جهان گشائی و کشتار سقوط کرد. اما بنا بر ضرورت تاریخی پیشروی نیرو های بالنده، این اندیشه های درجا زده مدافع پلشتی و فاقد سیاله تکاملی، طبق ناموس تکامل، در چشم اندازی نوین طی پروسه نفی دیالکتیکی سنتز می شوند.

چنانی که گفته آمد، صفت «انقلابی» که برگرفته از ریشه «انقلاب» است، به اندیشه رهنمای ناظر بر تغییر بنیادی انقلابی و هم چنان به عامل اندیشمند این تغییر که "ضرورت اقتصادی مبارزه طبقاتی... را به سطح اراده آگاهانه و آگاهی طبقاتی فعال و کارساز" ارتقاء بخشیده است، گفته می شود. با این شاخص و معیار، تنها آن روشنفکری انقلابی است و مجاز است تا شخصیت و هویت فکری خود را با صفت انقلابی آراسته سازد که به قول کارل مارکس "ضرورت اقتصادی مبارزه طبقاتی... را به سطح اراده آگاهانه و آگاهی طبقاتی فعال و کارساز برکشیده است"، نه هر درویش مشرب و رشکسته، گمگشته و از کاروان مانده. بناءً، صفت "انقلابی" درویش و قلندران خسته و از راه مانده را نزدیک و به کار ناید!

رسالت اندیشه های ناقد برکشیده نوین در شکل (آگاهی طبقاتی فعال و کارساز) به قول کارل مارکس، نقد دیالکتیکی کلیت وضع موجود و اندیشه های ایستای ستایشگر آن و ارائه بدیل برونرفت از آن محدوده تاریخی است. درین مقطع از تاریخ صدای پای اندیشورزانی را می شنویم که کار شان از موضع نیرو های بالنده اجتماعی نقد این کلیت موجود و سنتز فراوی از این محدوده تنگ تاریخی بوده است. این ها روشنفکران طراز نوین ناقد این کلیت یا روشنفکران ارگانیک نیرو های بالنده اجتماعی اند. این روشنفکران نیز به اعتبار اندیشمندی، خرد گرایی، پویائی، ناقد بودن، عمل گرایی و تحول طلبی؛ پیام آوران انقلاب و «روشنفکران انقلابی» خطاب می شده اند. با ملاحظه این ویژگی ها در شخصیت فکری - اجتماعی این دسته اندیشورزان است که تعریفی از «روشنفکر انقلابی» به دست داده می توانیم. بناءً، روشنفکر انقلابی انسان اندیشورزی است خرد گرا، عامل، پویا، ناقد و آگاه به اندیشه تغییر؛ گامزن در روند تغییر انقلابی جامعه و قادر به تعمیم تئوریک تجارت حاصله در عمل مبارزاتی و اعتلاء تئوری برخاسته از عمل انقلابی. التزام فکری؛ ایستادن در سمت موافق حرکت پیشرونده تاریخ؛ گزینش موضع اجتماعی - تاریخی نیرو های بالنده اجتماعی؛ و پیوستن به دریای موج و خروشان پراتیک تغییر انقلابی در صف ستمکشان، چهار معیاری است که «روشنفکران انقلابی» را از آنانی که در ساحل تفسیر و تئوری صرف می لغزند و هم چنان از «قافیه با فان "چپ"» و چپ نمایان راست رو و مسخ شده، برآزندگی و تشخیص می بخشد.

با این مرور فشرده دو بخش قبلی بابت حضور ذهن خوانندگان این متن، می پردازیم به سوژه «روشنفکر ضد انقلابی». به طور خلاصه، روشنفکرانی که نه انقلابی اند و نه غیرانقلابی، ضد انقلابی هستند. در جوامع طبقاتی آن دسته از کارمندان فکری، که مخالف تغییر، تحول، ترقی و فراوی تاریخی کلیت جامعه و یا بی اثر ساختن تغییرات وارده؛ و خواهان بازگشت به گذشته یا حفظ وضع موجود اند، در زمره روشنفکران ضد انقلابی قرار دارند. یک دسته از این روشنفکران مرتجع اند و دسته دیگر محافظه کار. صفت «مرتجع» به فرد یا جمعی اطلاق می شود که به «ارتجاع» یا «گذشته گرایی» به مفهوم بازگشت به گذشته باورمند باشد. عناصر ارتجاعی یا مرتجع افراد یا گروه های راست افراطی هستند که "به روابط یا نهاد های اقتصادی و اجتماعی کنونی یا گذشته وابسته اند و در برابر هر گونه دگرگونی ایستادگی می کنند. ارتجاع با هر گونه ستاندن قدرت و ثروت از دست طبقات یا گروه های زبردست و سپردن آن به طبقات یا گروه های فرودست مخالفت شدید دارد" (۱۳). اما محافظه کاری (conservatism)، منحیث "مجموعه ئی از اندیشه ها و نگره (رویکرد) های سیاسی، نهاد های کهن و ریشه دار را از آنچه نو و نیازموده است، ارزشمند تر می شمرد. از اینرو، محافظه کاری بر اهمیت قانون و نظم، پیوستگی،

سنت، احتیاط در نوآوری فراداد های اجتماعی [سنت ها] تکیه می کند... محافظه کاری از برخورد یکسره روشنفکرانه با امور سیاسی پرهیز دارد. اصول کلی سیاسی و اقتصادی محافظه کاری... حفظ میراث های لیبرالیسم، احترام به مالکیت خصوصی [بورژوازی] و پذیرش درجاتی از نابرابری میان مردمان و کمترین دخالت دولت در جریان اقتصاد و حفظ آزادی های فردی و سنت ها و فراداد ها و نهاد های سیاسی و تاریخی [موجود] است" (۱۴). پذیرش و نورم دانستن تراکم فقر و غنا در دو قطب اجتماعی و مخالفت شدید با تغییرات ریشه ئی (رادیکال) اجتماعی و ایستادن در برابر انقلاب، بارز ترین و اساسی ترین ویژگی اندیشه محافظه کاری و ذوات و نیرو های محافظه کار است.

در جوامع طبقاتی امروز در کشور های به اصطلاح مرکز و یا کشور های پیرامونی تحت سلطه، طبقات اجتماعی حاکم و بورژوازی امپریالیستی روشنفکران و اندیشمندان ارگانیک خود را دارند. این روشنفکران و اندیشه ورزان، همان روشنفکران مرتجع و محافظه کاری اند متعلق به طبقات حاکم و امپریالیسم که رسالت شان از موضع قدرت توجیه و تقدیس استثمار، ستم و استعمار در وضع موجود؛ تولید و بازتولید ارزش های فکری، سیاسی و اجتماعی متناسب با منافع اقتصادی طبقه یا طبقات مسلط فرادست و ستمگران و استثمارگران امپریالیست و تحمیق معنوی زحمتکشان فرودست و ستمکشان به زنجیر کشیده، است. این روشنفکران ضد انقلابی ارتجاعی و محافظه کار که در مقابل هرگونه تغییر انقلابی و ترقی اجتماعی به مفهوم فرارفتن از وضعیت موجود، می ایستند، در عصر حاضر، در استثمار کار توسط سرمایه و در غارت منابع خلق ها و کشور ها توسط سرمایه مالی جهان گستر و صاحبان آن شریک بوده و سهمی به اینان نیز می رسد. این روشنفکران از منظر ایدئولوژیک در موضع فکری نیرو های اجتماعی و سیاسی حاکم و از منظر طبقاتی، یا در موقف طبقات حاکم جوامع طبقاتی بوده و یا موقعیتی نزدیک به آنان را احراز کرده اند. ایدئولوگ ها (اندیشه پردازان) و آفرینندگان اندیشه، فرآورده های فرهنگی، سیاست و روش های مورد نیاز سیادت صاحبان سرمایه مالی و متحدان مرتجع آن ها، در دانشگاه ها و «اندیشکده» های بورژوائی و امپریالیستی؛ وکلاء قانون گذار، حقوقدادان، وزراء، رؤساء و سفرای دولت ها؛ کارگزاران و مدیران عامل بانک ها و سرمایه مالی؛ رؤساء و مدیران اجرائی دستگاه های اطلاعاتی، جنرال ها و افسران بلند رتبه نیرو های نظامی و امنیتی؛ خط دهندگان و مدیران مسؤول شرکت های رسانه ئی یک سر و هزار زبان و... در نظام های موجود امپریالیستی و ارتجاعی حاکم دوران ما، در فهرست «روشنفکران ضد انقلابی» جا گرفته اند.

بر طبق تبیین مادی تاریخ، ایستادن روشنفکران ضد انقلابی در موضع ایدئولوژیک بورژوازی امپریالیستی و طبقات ارتجاعی کشور های تحت سلطه و توجیه آنان از مالکیت خصوصی طبقاتی، استثمار، ستم، نابرابری، استعمار و جنگ و ویرانگری؛ اساس اقتصادی دارد. این موضع گیری ایدئولوژیک روشنفکران ضد انقلابی، از این اصل و اندیشه ناشی می شود که: "شیوه تولید زندگی مادی؛ روندهای زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به طور کلی مشروط می سازد. این آگاهی انسان ها نیست که هستی آنان را تعیین می کند، بلکه به عکس هستی آنان است که آگاهی شان را تعیین می نماید." (۱۵)

آغاز سیر تکوین روشنفکران و ایده‌های روشنفکری در کشور ما افغانستان به ربع اخیر قرن نوزدهم بر می‌گردد. با تجاوز دولت استعمارگر انگلیس به کشور ما، گشایش باب داد و ستد تجاری با هند و شکل‌گیری سرمایه‌رئانی و تجاری در دو محور (۱) تجار هندی - ارمنی (۲) اعضای خانواده سلطنتی؛ جریان تطور فئودالیسم کشور و تبدیل شدن آن به نظامی نیمه فئودالی - مستعمراتی - نیمه مستعمراتی نیز آغاز گشت. این تغییرات در عرصه زیربنائی، استبداد مطلقه امیران و حکام خون‌آشام دودمانی پاسدار نظام مستبد فئودالی همراه با سیطره استعماری دولت استعمارگر بریتانیا؛ بازتاب خود را در وجود اندیشه‌ها و دو جریان فکری - سیاسی مرتبط به هم یعنی مشروطه خواهی و حرکت ضد استعماری و پیدائی روشنفکران حامل این اندیشه‌های بورژوا - دموکراتیک طراز کهن و مشعلدار این مبارزات، یافت. وزیدن نسیم آزادی خواهی از ورای مرزهای کشور از طلوع قرن بیستم به بعد نیز در پیدائی و رشد جوانه‌های اندیشه‌های فوق و روشنفکران حامل آن مؤثر افتاد.

این عناصر بورژوا - دموکرات و ملی‌نواخته کشور "بر پایه انباشت محدود سرمایه و با بهره‌جویی از برخورد های فزاینده اردوگاه امپریالیستی در تدارک ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی نبرد استقلال - با جهت‌گیری بورژوا دموکراتیک - سهم‌گرفته و با دستیابی به قدرت سیاسی، در عرصه تضاد های جامعه سنگر نوینی را برپا داشتند" (۱۶). علی‌رغم موج سواری این عناصر بورژوا - دموکرات و ملی و عروج آنان به سریر سلطنتی در پایان سومین جنگ استقلال کشور علیه سلطه استعماری امپریالیسم انگلیس در سال ۱۹۱۹م؛ به دلیل خصلت طبقاتی، فقدان حمایت توده‌ئی، ناپیگیری ایدئولوژیک و محافظه‌کاری؛ از حل ریشه‌ئی تضاد های اساسی جامعه، منجمله تضاد دهاقین با فئودالیسم و تضاد مردم با استعمار از طریق بسیج توده‌ئی، کوتاه آمدند. پس از یک دهه پر از فراز و فرود و درگیری با استعمار و ارتجاع فئودالی و تداوم استثمار فئودالی و ستم نواستعماری به دوش توده‌های ستمکش کشور، این بورژوازی نواخته و ناپیگیر، سرانجام "در برخورد با سد کهنسال و مرگبار فئودالی و تحریکات امپریالیستی، از پا [درآمده] و عرصه را برای سلطه خونبار ارتجاع برآشفته برای نیم قرن خالی نمود." (۱۷)

تداوم سلطه مشترک خونبار ارتجاع برآشفته فئودالی و استعماری در روبنا؛ در عرصه زیربنائی بخش اعظم آن تأسیسات زیربنائی، زیرساخت های اقتصادی (۱۸) و نهاد های تولیدی و مالی مربوط به بورژوازی نوپای صنعتی کشور را به زائنده سرمایه‌مالی امپریالیسم با خصلت دلالی (کمپرادوری) استحاله نموده و بخش های دیگر آن را به حاشیه و تعطیلی راند. جریان استحاله سرمایه نوپای کشور، ورود سرمایه های امپریالیستی به شکل قروض دولتی، کالا و سرمایه‌گذاری خصوصی همراه با سلطه مشترک خونبار ارتجاع برآشفته فئودالی و نواستعماری در وجود دودمان طلائی در عرصه سیاست، بیانگر گشوده شدن سنگر طبقاتی نوینی در کنار طبقه حاکم فئودال یعنی تبارز بورژوازی کمپرادور (دلال و نماینده سرمایه امپریالیسم) بوده و زین پس دولت دودمانی نماینده سیاسی طبقات حاکم فئودال و بورژوازی کمپرادور در موقعیت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی کشور محسوب می‌شد.

شکست تلاش و زمینه‌سازی دولت نماینده این دو طبقه برای جلب سرمایه های امپریالیستی در وجود "دموکراسی کذائی شاه محمود" و فروکش جنبش بورژوا - دموکراتیک دوره هفت شوری در تقارن با جان‌گرفتن رؤیای دیرین تزاریس (قلب ماهیت دولت شوروی به سوسیال امپریالیسم)؛ زمینه های داخلی و جهانی شتاب

گیری روند تبدیل سرمایه کمپرادوری کشور را به سرمایه کمپرادوری بوروکراتیک (سکتور دولتی) و رشد سرطانی بعدی آن را میسر ساخت.

در این مقطع و بر زمینه این آرایش نوین طبقاتی و تعارض طبقاتی میان دو طبقه حاکم کشور است که «روشنفکران ارگانیک» این دو طبقه سر برآوردند. گروه اول روشنفکران ضد انقلابی در وجود روشنفکران مرتجع دینی تیزاب پاش و تبر به دست در نقش مدافعان فئودالیسم و کمپرادوریسم متمایل به غرب، حامل و مبشر افکار سیاسی اسلامی (اسلام سیاسی) بودند. گروه دوم روشنفکران ضد انقلابی از پایگاه طبقاتی سرمایه کمپرادوری بوروکراتیک کشور و به حیث دلال "سرمایه مالی بوروکراتیک" روسی، و در نقش مشاطه گر آن، در وجود «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و پس از انشعاب آن، باند های ضد مردمی و ضد دموکراتیک "خلق و پرچم" و سایر نیرو های ذخیره سوسیال امپریالیسم شوروی خلاصه می شد. لازم به تذکر است که روشنفکران ضد انقلابی گروه اخیر، با چپ نمائی دروغین و طرح برخی شعار های اغواگر و با حیل استعماری تزاران نوین، تا حدودی توانستند تعدادی از روشنفکران خرده بورژوازی از دنیا بی خبر کشور را اغوا کرده و شریک جنایت، میهن فروشی و خیانت آشکار ملی و تاریخی بعدی خود و اربابان کرملین نشین خویش سازند.

در جامعه طبقاتی و اشغال شده ما طبقات ارتجاعی و استثمارگر بومی فئودال و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک همراه با روشنفکران ارگانیک آن "با استعمار و امپریالیسم منافع، سرنوشت و پیوند تاریخی مشترک دارند. تسلیم طلبی آنها از این پیوند و از ذات شان مایه می گیرد و جزئی از ذات و هویت آنها را ساخته و در تفکر و عملکرد این طبقات و نیرو های سیاسی مدافع منافع آنها بازتاب می یابد" (۱۹). طی چهار دهه اخیر از تاریخ معاصر کشور، هر دو دسته از روشنفکران فوق الذکر و طبقات ارتجاعی بومی پیشگفته ای که آنها به نمایندگی از آن وارد معرکه شدند، این تسلیم طلبی ذاتی، همسرشتی، پیوند تاریخی و اشتراک منافع امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و ارتجاع فئودالی - کمپرادوری را در تفکر و عملکرد خائنانه، جنایت کارانه، میهن فروشانه، وحشیانه و تجاوزکارانه جمعی خویش و اربابان سوسیال امپریالیست و امپریالیست شان بازتاب دادند.

در موقعیت جاری چهارده ساله مستعمراتی - نیمه فئودالی کشور ما افغانستان نیز روشنفکران ضد انقلابی مرتجع و محافظه کاری در خدمت تداوم موقعیت مستعمراتی - نیمه فئودالی کشور قرار داشته اند. تعدادی از این روشنفکران ضد انقلابی بنابر منافع طبقاتی شان، در نقش روشنفکران مرتجع و سنت گرا، در حسرت برج و باروی فروریخته فئودالی و در هوای برگشت فئودالیسم ناب، ضمن تقدیس تفتیش عقاید، دار و تازیانه و سنگسار زیر نام «دفاع از مقدس ترین مقدسات»، طی تلاشی مذبوهانه به بازتولید ارزش های فکری - فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مورد نیاز "نیمه فئودالیسم" و سیادت اقتصادی طبقه ارتجاعی حاکم فئودال در همزیستی با امپریالیسم اشغالگر و در سایه حمایت کامل آن می پردازند. بخش محافظه کار این روشنفکران ضد انقلابی کشور ما (دلالت سرمایه مالی، تکنوکرات های نهاد های مستعمراتی و روشنفکران نهاد های استعماری)، محصول سیاست توسعه طلبانه استعماری، گسیل کالا، سرمایه و ارزش های اجتماعی و فرهنگی و در پیامد این تمهید؛ زاده تجاوز مستقیم و اشغالگری نظامی امپریالیسم به کشور ما، بوده اند. هر دو دسته روشنفکران ضد انقلابی که در نقش پیاده نظام، دلال و کارگزار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سایه سیطره جابر امپریالیسم و ارتجاع بسیج شده اند،

روشنفکرانی اند که به قول مائو تسه دون، توسط امپریالیسم "خریده" شده و "در طرف امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک" می ایستند.

در مجموع، روشنفکران ضد انقلابی مرتجع، محافظه کار و خود فروشی که در موقعیت جاری مستعمراتی - نیمه فئودالی کشور ما در موضع تهاجمی امپریالیسم و در پایگاه طبقاتی فئودالی و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک متشکل شده اند، به شمول روشنفکران اسلامی، تکنوکرات و بقایای کمپرادوریسم شکست خورده روسی در محور باند های ضد انقلابی «خلق و پرچم» و افرازان آن، "اقلیت کوچکی مرکب" از روشنفکران خادم امپریالیسم و ارتجاع را می سازند. این مؤیدین و همراهان تجاوز به کشور، یک جا با امپریالیسم اشغالگر و طبقات فئودال و بورژوازی بزرگ بوروکراتیک صف دشمنان عمده مردم در موقعیت جاری مستعمراتی - نیمه فئودالی کشور ما را می سازند. رسالت این اقلیت کوچک خریده شده در جبهه فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تبلیغاتی امپریالیسم متجاوز و ارتجاع پرورده آن، حفظ حالت موجود مستعمراتی - نیمه فئودالی و استقرار سلطه جاری امپریالیسم و ارتجاع یا همان (Status Quo) است. این دسته از روشنفکران ضد انقلابی در واقع به قول «گرامشی» «روشنفکران ارگانیک» امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم کشور ما اند. تا این جای کار خط تمایز فکری و مرزبندی طبقاتی - سیاسی کاملاً مشخص است.

اما مشکل زمانی آغاز می شود که عناصری از صف مدعیان آرمان و مبارزه انقلابی به اردوگاه دشمن پیوسته و به وطن و مردم ستمکش خود خیانت کنند. این پیوستن برخی عناصر متزلزل به دشمن زمانی رخ می دهد که "میکروب تسلیم طلبی ذاتی این طبقات به اشکال مختلف جامعه را آلوده ساخته و به ساحت طبقات دیگر و نیروهای سیاسی آنها نیز انتقال می یابد" (۲۰). فرزانه انقلابی زنده یاد «عبدالقیوم رهبر» این انتقال میکروب تسلیم طلبی ذاتی طبقات ارتجاعی به ساحت سازمان پیشتاز را "شکل عاریتی تسلیم طلبی ملی" می دانست و در این خصوص نوشت که: "در جامعه پر از تناقض ما وسوسه قدرت و شهوت رسیدن بدان، تا آن حدیست که گروه ها، لایه ها و گرایشات متعدد و متناقض حاضر اند برای پیروزی ... دست شیطان را صمیمانه بفشارند" (۲۱).

بنابراین، در افغانستان مستعمره و تحت استثمار و ستم کنونی نیز، طیف های دیگری از روشنفکران عمدتاً خرده بورژوازی قبلی، ولی فعلاً ضد انقلابیون تسلیم طلب و انقیاد طلب در جمع این "اقلیت کوچک" روشنفکران ارگانیک امپریالیسم و ارتجاع اخذ موقعیت کرده و صف واحدی را با این مؤیدین و همراهان تجاوز در برابر خلق ستمدیده ما می سازند. این دسته اخیر، خود فروختگان جدیدی اند که توسط امپریالیسم به بهای ناچیزی خریده و گماشته شده اند. تسلیم طلبی و خیانت ملی و تاریخی این عناصر پیوسته به "اقلیت کوچک" روشنفکران ارگانیک امپریالیسم و ارتجاع در افغانستان از چهارده سال تا کنون به گفته زنده یاد «رهبر»، در "پیوند سیاست قدرت طلبانه با سیاست فریبکارانه" تبارز کرده است. سیاست قدرت طلبانه یعنی "از هر طریقی و به هر وسیله ای قدرتی به هم زدن" و سیاست فریبکارانه یعنی توجیه تئوریک همدستی و همداستانی با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع همسرشت آن. سیاست خود فریبی و مردم فریبی برخی از این روشنفکران پناه برده به دشمن متجاوز و پشت کرده به مردم و انقلاب، علی رغم انقلابی نمائی مضحک و کاذب شان، این گونه خود را نشان می دهد: "برخی از آنها تصور می کردند که گویا در حالی که NGO و حزب راجستر شده دارند، پروپوزال (پیشنهاد)

میدهند، تخصیص (Fund) می گیرند، هیأت های نمایندگی به جلسات جهانی امپریالیستی می فرستند، سفر های سیاسی و دیپلماتیک می کنند، و در مراکز جاسوسی و اطلاعاتی اشغالگران سرگردان اند و در درگاه آنان به دریاوزه گی می پردازند؛ در عین حال می توانند چپ انقلابی و یا "کمونیست- مائوئیست" نیز باشند و به راه انقلاب و آرمان های انقلابی وفادار!!! (۲۲)

این سیاست های قدرت طلبانه و فریبکارانه و یا پیوند هر دو، از ابتدای تجاوز امپریالیست های امریکا و ناتو به کشور ما از چهارده سال قبل تا کنون اشکال تبارز و تظاهر زیرین را شامل می شده است:

۱- برخی عناصر فاقد بنیاد های محکم ایدئولوژیک - سیاسی و فریبکار مؤظف شدند ادعا های مسخره ولی ظاهراً بلند بالای سردمدار جنایت کار امپریالیسم امریکا را در نقش فرمان فرمای امپریالیست های تحت فرمانش، مبنی بر اعمار و عمران همه جانبه افغانستان اشغال شده، در اذهان مردم ما بقبولانند. این عده انقیاد طلب مأموریت داشتند تا انقیاد طلبی خود را برای پذیرش حضور اشغالگران متجاوزان امپریالیست و رقیب مردم سلحشور کشور ما پایه های تئوریک - فلسفی بدهند. اینان برای ریختن پایه های تئوریک به انقیاد و بردگی کشیدن مردم افغانستان، به گونه سفسطه آمیز ادعای مسخره، غلط و غیر تاریخی شان را مطرح می کردند که:

"امپریالیسم امروز، امپریالیسم دیروز نیست. دیروز روس آمد [تجاوز کرد]، مردم قیام کردند؛ ولی امروز که امپریالیست های [امریکا - ناتو] آمده اند که به مردم ما نان بدهند، مردم افغانستان با نثار گل روی تانک های شان، از آنها استقبال می کنند". این عده با انکار عینیت تضاد عمده با امپریالیسم و ارتجاع متحد آن، برجسته ساختن خاص بودن تضاد، نفی عام بودن تضاد و تأثیر متقابل اشیاء و پدیده ها (در شکل نفی معرفت تعقلی و خوار شمردن تئوری عام انقلابی)؛ از قعر چاه "امپریسم" (۲۳) سپهر را به اندازه دهنه چاه دیده و فریاد بر آوردند که "افغانستان به هیچ جای دنیا شباهت ندارد". این انقیاد طلبان سرشکسته از این هم جلو زده و "تضاد امپریالیسم با فئودالیسم را واقعی، نه تصنعی" خوانده و تضاد عمده کشوری مستعمره و مردمی له شده در زیر چکمه های سربازان اشغالگر را "تضاد با فئودالیسم" بر محور دموکراسی خواندند. بر مبنای این مغالطه کاری عمدی از ماهیت و مأموریت امپریالیسم و پیوند سرشتی و تاریخی آن با فئودالیسم، حکم دادند که امپریالیسم قصد "زدن فئودالیسم و شکستاندن شاخ و پنجه زهر آلود" آن را دارد و برای زدن فئودالیسم و نماینده تپیک آن اخوان؛ به مردم ما هدایای رنگین دموکراسی، تمدن، ترقی و تکنیک می آورند. این تسلیم طلبان مطابق این احکام صادره، نتیجه گرفتند که چون امپریالیسم مصمم است تا فئودالیسم و نمایندگان فکری - سیاسی آن (اخوان، طالبان و اسلام سیاسی در مجموع) را "بزند"، بر روشنفکران کشور ما لازم است تا امپریالیست ها را در این امر خیر همراهی کرده و رهبری شان را بپذیرند.

با این کژاندیشی، مغالطه و سفسطه بازی؛ از منظر این شیان تاریخ دیگر نیازی برای دیالکتیک به عنوان منطق و روش شناخت پدیده ها، کشف تضاد ها و درک تاریخی از امپریالیسم و "سازمان پیشتاز" به حیث حامل این منطق و نگرش و عامل ذهنی ادراک جمعی تاریخ و تغییر جامعه، مطرح نبوده و باید "زیر زده" می شد. با این موضع گیری انحرافی، ضد تاریخی و ضد انقلابی؛ این عده روشنفکران ضد انقلابی اعتماد امپریالیسم را جلب کرده و "در طرف امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک" پیوستند.

۲- در ارتباط و همکاری تنگاتنگ با مورد انحراف ایدئولوژیک - سیاسی و تسلیم طلبی فوق الذکر، عده ای افراد گماشته منحرف، تکیده، مأیوس و فرصت طلب به تبلیغ "تئوری بقاء دشمن"، ترویج یأس و بیهوده و ناممکن بودن مبارزه در افغانستان مستعمره و ایجاد نفاق و شقاق در میان گروه های دارای اصالت انقلابی، دموکرات و ملی پرداختند. این شیوع عمدی فساد ایدئولوژیک و ایجاد اغتشاش و بحران فکری در پیوند نزدیک با تسلیم طلبی ملی و طبقاتی به اشکال زیر تظاهر یافته است:

- کهنه، کلاسیک و مندرس نامیدن بنیاد های فکری - فلسفی سازمان پیشتاز و نفی تئوری و پراتیک انقلابی و "مرغانچه" نامیدن تشکیلات انقلابی؛

- انحلال طلبی از طریق "زیر زدن" یک سازمان سیاسی انقلابی، مانع تراشی در حل بحران و رفع انحراف، بند و بست با منحرفان و یا غیر ایدئولوژیک ساختن آن سازمان؛

- سجد در مقابل واقعیت فاسد کنونی و تسلیم در برابر استعمار و ارتجاع، ناممکن خواندن مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و انحراف در نتیجه یأس و بی باوری به بنیاد های فکری و مشی سیاسی سازمان پیشرو انقلابی؛

- بازی کردن نقش ارتجاعی و ضد تکاملی به عنوان عناصر بازدارنده از طریق کار شکنی، سبوتاژ، توطئه و تفتین در امر انقلابی راهیان انقلاب؛

در این زمره، پدیده یأس به حیث آفریننده "بدترین نوع سجد و تسلیم" در اشکال تفکر و عملکرد ذیل خود را نمایانده است: "گرایشات انحلال طلبانه، عدم برخورد اصولی ایدئولوژیک - سیاسی به قضایا، پیشکش کردن راه حل های جرگه های سنتی و ملک بازی در حل مسایل عمیق و بغرنج ایدئولوژیک- سیاسی، ترجیح لیبرالیسم بر مارکسیسم در بررسی مسائل، مسامحه و بند و بست با منحرفین آشکار و تسلیم طلبان در سازمان های انقلابی و در جامعه، عدم پابندی و یا نقض صریح اصول و تصامیم جمعی تشکیلاتی، اقدام به کار های کم خطر، بایکوت انقلابیون اصولی، ایجاد فراکسیون در داخل سازمان، اقدام به عمل کودتاگرانه به جای حل اصولی و جامع مشکلات و سرانجام کنار آمدن علنی با منحرفین و..." (۲۴)

زنده یاد «رهبر» این الگو و نماد مشعشع و استوار روشن فکر و اندیشمند انقلابی در دهه شصت شمسی در پیوند با گرایشات تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه در جامعه و یا گوشه هائی از یک گردان انقلابی، در مورد پدیده "یأس" و افراد مأیوس و ناامید چنین دریافتی را بیان کرده بود: "یأس به مثابه مادر سلسله ای از افکار، روش ها و کنش ها می تواند بدترین نوع سجد و تسلیم را با خود بیاورد. این نوع تسلیم با وقاحت بی نظیری گویا علیه تسلیم و سجد می رزمند، ولی مایه درونی آن به تحلیل بردن شخصیت انقلابی و تبدیل آن به عناصری خود مرکز بین، پرعقد و بدبین است که راهی جز انحلال و تسلیم ندارند." (۲۵)

یک چنین روشن فکران مأیوس، شکسته، بی باور، انحلال طلب و ضد انقلابی به قول فرزانه انقلابی «رهبر»، "با گم کردن قدمگاه خود، به جای این که با چراغی در دست به جنگ سیاهی بروند، طشتی از قیر را به چهره خود مالیده و در سیاهی ناپدید شده اند" و "خود را از لحاظ فکری به نفع استعمار - ارتجاع خلع سلاح کرده، مسخ ساخته و [در مواردی] سر از گریبان استعمار کشیده اند" (۲۶). این عناصر مأیوس و سرگشته نیر در اوج افلاس

فکری و فقدان معنویت انقلابی، ضمن پشت کردن به توده های ستمکش، راه و آرمان انقلابی و دهن کجی در برابر اندیشه و ایده آل، قدمگاه خود را به عنوان انسان های چراغ به دست گم کرده و در سمت مخالف حرکت تاریخ، در جایگاه بایسته شان در جمع روسپاهان تاریخ در پایگاه "امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک" پیوستند. برخی از این نماد های یأس و پلشتی با وقاحت و عوام فریبی بی نظیری "چرند خود را آن قدر به شکل جدی و پُرحرارت تلقی می کردند و با جار و جنجال بازار گرمی می نمودند" و تکرار می کردند تا ناآگاهان، این معصوم نمائی، مظلوم نمائی و افسانه سرائی را جدی تلقی کنند.

۳- در مورد دیگری دیده شد که روشنفکران شیفته قدرت و جاه و مکنّت، در تداوم دشمنی افراطی قبلی شان با اندیشه ها و شخصیت های انقلابی کشور ما از موضع راست، حین دویدن در رکاب امپریالیست های اشغالگر، و سهمگیری شان در نقش شرکای بومی دزدی امپریالیست ها در امر "بازسازی" امپریالیستی افغانستان از ابتداء تا حال در لفافه چپ و با شعار های چپروانه در فضای مجازی ایجاد و تمویل شده و شعار کذائی «جنگ خلق» سر دادند. این مبتذل کنندگان اندیشه نیرومند انقلابی و مخرب تاریخ و شخصیت های آن، در حالی که در کنار اشغالگران کشور و قاتلان مردم ستمدیده ما در نقش «بورژوا - کمپرادور های سرخ» با دریافت پاداش خیانت به کشور ثروت گزافی اندوخته و سرمایه های بزرگی را در مجاری صنعتی و تجارّتی به دوران انداخته اند و در کنفرانس های بین المللی اقتصادی و امنیتی امپریالیست ها نماینده می فرستند، در نقش سبوتاژگر، به حاشیه جنبش انقلابی افغانستان فرستاده شده اند. تفکر و عملکرد سراپا ضد انقلابی این قماش تعبیه شده نمونه قبیح ترین خیانت ملی و تاریخی و زشت ترین تسلیم طلبی است. هرچند این عده نزد انقلابیون کشور شناخته شده اند، اما امکانات گرائی این عده و سوء استفاده "رئیس" از "مرئوس" و "راننده" مجبور NGO از یک جانب، و ناآگاهی توده های مردم از ماهیت اصلی این انقلابی نمایان کاذب و «قافیه باف های "چپ"» راست از سوئی، سبب اغتشاش و ابهامات فراوان شده و دست اینان را در دزدی های کلان از ارزش های مادی و معنوی باز می گذارد. این انقلابی نمایان ضد انقلابی نیز در عمل رضاکارانه و انتخابی جایگاه اصلی خود را در صف "امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک" برگزیده اند.

۴- از همان ابتدای اشغال امپریالیستی کشور، زمانی که سر کیسه های دالر تجاوزگران شُل شد و تب حزب سازی و "ان جی او" بازی بالا گرفت؛ عده ئی از درووزه گران سیاسی و شیفتگان قدرت، به ادامه انحرافات و اشتباهات پارینه شان، نیز حزب و "ان جی او" ساختند، سفر ها کردند، هیئت های دیپلماتیک فرستادند، مدال ها به گردن آویختند، عکس های یادگاری گرفتند، به مراکز جاسوسی و سفارت های اشغالگران کشور سر زدند، پیشنهاد ها دادند، به سرمایه های باد آورده دست یافتند و در مجموع "همبستگی" خویش را با اشغالگران کشور و قاتلان مردم بی دفاع افغانستان اعلام داشتند. این عده مشکل کشور اشغال شده توسط چهل و چند ارتش اشغالگر را نه حضور اشغالگران و سیطره استعماری شان، بلکه در وجود «بنیاد گرائی اسلامی» دیده و بدون توجه به رابطه متقابل و پیوند تاریخی امپریالیسم و ارتجاع، عوام فریبانه به جای شعار "مرگ بر اشغالگران" شعار "مرگ بر بنیاد گرائی" را سر دادند. این عده تجارت پیشه سیاسی نیز مثل همتایان شان در گروه های سه گانه فوق به دام سیاست قدرت طلبانه و فریبکارانه گیر ماندند. "آنان خود را بدین دلخوش می ساختند که (ظاهراً) بر ضد سرور

جدید خود هزلیات سروده و نجواکنان در گوش وی پیشگوئی های کمابیش شومی کنند" که اگر دست بنیادگرایان را از قدرت کوتاه کنند و به جای آنان طبق «اصل شایسته سالاری» قدرت را به "روشنفکران" بسپارند، آنها با امپریالیسم و حضور اشغالگرانه آن در کشور مشکلی ندارند. این دیدگاه تسلیم طلبانه مبتنی بر سیاست قدرت طلبانه، بیشتر بازتاب مواضع طبقاتی بورژوازی بزرگ بوروکراتیک کشور در برابر نمایندگان فئودالیسم است (وحدت و مبارزهٔ اضداد). این دیدگاه سخیف تسلیم طلبانه و به تمام معنی ضد ملی و ضد انقلابی در ضدیت آشکار با منافع ملی و تاریخی مردم کشور بوده و خیلی خطرناک است.

هر چهار گروه از روشنفکران ورشکستهٔ ضد انقلابی متذکره دو وجه مشترک دارند:

۱- تسلیم طلبی! تسلیم طلبی اینان یعنی پشت کردن به مردم و راه و آرمان انقلابی و گذشت و عقب نشینی تاریخی به نفع امپریالیسم و ارتجاع و به زیان منافع ملی و اجتماعی توده های میلیونی خلق ستمکش افغانستان.

۲- ورشکستگی کامل و مسخ فکری!

این ورشکستگی کامل و مسخ فکری چپ نمایان و انقلابی نمایان مفتن و ضد انقلابی کشور به اشکال زیرین خود را نمایانده است:

الف: عدم التزام فکری یعنی بی باوری به مبانی تئوری انقلابی؛

ب: ایستادن در سمت مخالف حرکت پیشروندهٔ تاریخ؛

ج: گزینش موضع اجتماعی - تاریخی نیرو های کهنه و میرندهٔ اجتماعی؛

د: پیوستن به صف امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک و صف آرائی ضد انقلابی در برابر خلق انقلابی و ستمکشان معترض.

مجموع این ورشکستگان و مسخ شدگان تنگدست و بی بضاعت از فرط افلاس سیاسی، شیادانه از اسامی و هویت نام آوران و جانبازان انقلابی کشور و جهان برای خود کارت اعتباری ساخته اند. اما از آنجا که کارت اعتباری از نگاه اقتصادی ایجاد ثروت نمی کند و با بالا بردن قدرت خرید فرد به شکل مصنوعی در کوتاه مدت، در دراز مدت سبب افلاس و ورشکستگی بیشتر می شود؛ به همان گونه، معامله گری بر سر نام و هویت سر برآوردگان پاکباز انقلابی و دراز کردن دست تکدی به سوی ناموران انقلاب توسط عناصر درویزه گر نه تنها مایهٔ اعتباری نمی گردد و اینان را از تنگنای فلج کنندهٔ افلاس سیاسی - هویتی نمی رهاند، بلکه باعث رسوائی و تباهی بیشتر این دزدان ارزش های معنوی انقلابی می شود.

آن انقیاد طلبانی که در تلاش بوده اند تا پذیرش حضور اشغالگرانهٔ متجاوزان امپریالیست و رقیب مردم سلحشور کشور ما را پایه های تئوریک - فلسفی بدهند و ادعا کنند که امپریالیسم امروز آمده است که به مردم ما نان بدهد؛ آن عناصر خود مرکز بین، پرعقده، بدبین، مسخ شده و مأیوس که قدمگاه خود را در تاریکی گم کرده و سرانجام سر از گریبان استعمار و ایادی آن برآوردند؛ آن شیفتگان قدرت و ثروت که در نقش شرکای بومی دزدی و غارت امپریالیست ها، به قیمت خیانت ملی و تاریخی به کرسی های "ریاست" نهاد های استعماری رسیدند؛ و آن خود فروختگانی که "همبستگی" خویش را با اشغالگران کشور و قاتلان مردم بی دفاع افغانستان اعلام داشتند و

پاداش این همبستگی شان ثروت ها و سرمایه های باد آورده بود؛ ضمن دستبرد زدن مشترک به مفاهیم، ارزش ها، و شعار های دموکراتیک، مترقی و انقلابی؛ در پشت نام نامداران انقلابی ای از مارکس تا مائو، از مجید، رهبر، سرمد، شریف، جرئت، طغیان ها، پویا، قاضی ضیاء، انیس آزاد، محمد علی، ملنگ عمار، اکرم یاری، صادق یاری، سیدال سخندان، فیض احمد، مینا، بهمن، رستاخیز، لهیب و صد ها جانباز پاکبخته دیگر... به خاطر مبتذل کردن آن مفاهیم و شعار ها و ضربت زدن آن شخصیت ها سنگر گرفته اند.

روشن فکر غیر انقلابی:

چنانچه از نامش پیداست، روشنفکران غیر انقلابی نه انقلابی اند و نه ضد انقلابی. این دسته از روشنفکران، از منظر فکری و طبقاتی نه در موضع فکری و طبقاتی طبقه یا طبقات حاکم استثمارگر و امپریالیسم اند و نه در موضع فکری و طبقاتی طبقه پائین بی چیز و استثمار شونده جامعه. این روشنفکران غیر انقلابی زحمتکشان فکری مربوط به طبقه متوسط اند که محصول کار یا نیروی کار شان را فروخته و توسط بورژوازی در کشور های مرکز و از جانب امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بوروکراتیک در کشور های تحت سلطه مثل افغانستان گذشته و کنونی استثمار می شوند.

شرایط عینی زندگی اجتماعی نا به سامان و بی ثبات و موقعیت ستمکشی اجتماعی روشنفکران خرده بورژوا، زمینه های ذهنی پذیرش ایده های مترقی و انقلابی و تغییر جهان بینی شان و در نتیجه تبدیل شدن آنان به روشنفکران انقلابی و پیوستن شان به صفوف انقلاب را مساعد می سازد. طبقه متوسط خرده بورژوازی به شمول روشنفکران آن، طبقه ایست در حال تجزیه. در حالی که تعداد بیشتر روشنفکران غیر انقلابی خرده بورژوا در شرایط نضج گیری انقلاب به سوی انقلاب گرائیده و تعدادی نیز سلب مالکیت شده و به صفوف بی چیزان رانده می شوند؛ برخی از لایه های فوقانی طبقه متوسط در شرایط خاصی (مثل حالات تغییرات و تبدلات سریع و جا به جایی اجتماعی در چهار دهه اخیر افغانستان) تا موقعیت طبقاتی بورژوائی و بورژوا-کمپرادوری ارتقاء یافته و برخی روشنفکران این طبقه نیز از لحاظ فکری و طبقاتی در موضع طبقه حاکم قرار گرفته و به روشنفکران ضد انقلابی طبقه یا طبقات حاکم استحاله می شوند.

باید یادآور شد که آن عده از روشنفکران انقلابی قبلی ای که دیگر شور و شوق مبارزاتی در سر نداشته و با وجدان فلسفی و رسالت انقلابی خود نیز وداع گفته اند، ولی در موضع ایدئولوژیک و طبقاتی طبقات حاکم و امپریالیسم قرار نداشته و به تخریب، تفتین، توطئه و مانع تراشی در مقابل حرکت پیشرونده همزمان دیروی شان نمی پردازند و نان به نرخ روز نمی خورند، و از طریق فروش نیروی کار شان و در خارجه حین بیکاری در پوشش برنامه های خدمات اجتماعی، گذران زندگی می کنند؛ در زمره روشنفکران غیر انقلابی کشور ما احراز موقعیت می کنند.

ترازبندی بحث:

تیم یا سوژه اصلی هر سه بخش این جستار، تأمل در پیرامون مفاهیم روشنفکر، روشنفکر انقلابی، روشنفکر ضد انقلابی و روشنفکر انقلابی نما است. روشنفکر هم به حیث پدیده اجتماعی متأخر و زاده تغییرات و تبدلات فکری، اجتماعی و تاریخی، به اعتبار خرد گرایی، نقد قدرت و وضعیت موجود، پویائی و خلاقیت، رو به جلو بودن و اندیشه ورزی؛ در نقش جلودار و سمت دهنده تحولات فکری، اجتماعی و تاریخی احراز مقام می کند.

اما آنگاه که ایستائی جای پویائی، ستایش و کنار آمدن با قدرت ارتجاعی جای نقد قدرت و نازائی فکری جای خلاقیت را بگیرد؛ شخصیت و رسالت اجتماعی و هویت فکری نقاد روشنفکر به تحلیل رفته، خود روشنفکر نقاد دیروزی درجا زده و به روشنفکر مرتجع یا محافظه کار ضد انقلابی استحاله می شود که رسالتش باز تولید شرایط استثمار و بازآفرینی اندیشه های مورد نیاز پایه اقتصادی قدرت است.

اما این درجا زدگی، دو دستی چسپیدن به قدرت، حفظ وضع موجود و باززائی شرایط استثمار توسط روشنفکران قدرت مدار، با ناموس تکامل سازگار نبوده و جامعه و یا بخش های بالنده کلیت اجتماعی به پیش می شتابد. در روند شتابگیری سیر رشد بخش های بالنده اجتماعی، اندیشه های نقاد، خلاق، بارور و پویا توسط اندیشورزانی که تجسم این نقادی و خلاقیت و عامل این پویائی و باروری اند؛ بر حسب ضرورت تاریخی نیرو های بالنده اجتماعی پدید می آیند. این دسته از اندیشه پردازان در پایگاه اجتماعی نیرو های بالنده تاریخ، همان روشنفکران انقلابی (روشنفکران ارگانیک ارتش اجتماعی کار) اند که حاصل آفرینش فکری شان؛ زایش اندیشه های نقاد، خلاق، بارور و پویا است. رسالت تاریخی این روشنفکران ارگانیک عبارت است از: نقد قدرت ارتجاعی و ایستائی، انتقال اندیشه نقاد و مبشر تغییر به پایگاه اجتماعی اش، جلوداری تغییرات گسترده و ریشه ئی تکامل یابنده اجتماعی در راستای برجیدن شرایط استثمار و "ازخود بیگانگی طبیعی و اجتماعی" انسان سرگشته و از خود بیگانه و برگشتنش به خود و حاکم شدنش به سرنوشت آینده اش، و سرانجام نقد محافظه کاری و ایستائی پس از تصرف قدرت سیاسی از منظر فراروی آینده نگرانه و ضرورت تاریخی تعمیق دگرگونی های فراگیر انقلابی در روبنا و زیربنا.

باورمندی به مبانی تئوری انقلابی؛ ایستادن در سمت موافق حرکت پیشرونده تاریخ؛ همراهی با نیرو های بالنده و پیشرو اجتماعی؛ و پیشگامی در پراتیک جوشان و خروشان تغییر انقلابی از موضع اندیشه نقاد پیشرو و موضع اجتماعی ستمکشان عامل تغییر؛ چهار لازمه این نقادی، خلاقیت، پویائی فکری روشنفکر انقلابی و شرط جلوداری مارش شورانگیز تاریخی ارتش رنج و کار به سوی افق تابناک فردا و قلمرو فارغ از استثمار و ستم محسوب می شود. هرگاه روشنفکری یکی از این چهار شرط لازمی را کم داشته باشد، روشنفکر انقلابی یا روشنفکر "انقلابی به تمام معنی" نیست.

در مسیر دشوار گذر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی دهه های اخیر تاریخ کشور ما دیده شد که برخی روشنفکران منحرف، متزلزل، حریص، تشنه قدرت و سرگشته و مأیوس در تشکل های مدعی مبارزه انقلابی در نتیجه انحراف از خط ایدئولوژیک - سیاسی، با زدودن خط تمایز خود با استعمار و ارتجاع، "خود را از لحاظ فکری

به نفع استعمار - ارتجاع خلع سلاح کرده، مسخ ساخته" و در نقش منادیان و عاملان یأس، انقیاد و تسلیم طلبی "سر از گریبان استعمار کشیدند". در این میان، برخی تئوریسین های تسلیم، انقیاد، و سجد؛ با تئوریزه کردن و درست خواندن این همسوئی و همراهی با امپریالیسم پا فشردند و تا مرز خیانت رسیدند؛ عده ئی مایوس و مسخ شده دیگر با "کهنه"، "کلاسیک" و "کماکان" نامیدن تئوری انقلابی و "مرغانچه" خواندن تشکیلات انقلابی خصم امپریالیسم و ارتجاع، خلع سلاح فکری و همسوئی فکری خویش را با امپریالیسم متجاوز و ارتجاع اعلام داشته و به نفع دو اهریمن اخیر، گذشت تاریخی از مواضع انقلابی کردند. تعدادی دلال و بقال حریص و تشنه قدرت و ثروت و درویره گران سیاسی نیر منافقانه حین شراکت در دزدی نهاد های غارتگر استعماری و اعلام "همبستگی" با امپریالیسم؛ با آلودن اندیشه ها، مفاهیم، شعار های انقلابی، مترقی و دموکراتیک؛ بدنام سازی شخصیت های تاریخی انقلابی را در همسوئی با استعمار در دستور کار شان داشته اند.

بی باوری و دشمنی با ایده و ایده آل انقلابی، پیوستن به صف دشمنان ملی و تاریخی مردم، صف آرائی ارتجاعی از طریق سبوتاژ، توطئه و تفتین در مقابل راهبان انقلاب و همزمان دیروزی، و سرانجام استفاده ابزاری از نام و اعتبار شخصیت ها، اندیشه ها و شعار های انقلابی؛ فصل مشترک همه روشنفکران انقلابی نما را می سازد. این دسته روشنفکران ریاکار ضد انقلابیونی اند که به چپ اشاره زده، ولی راست می روند؛ گندم می نمایند، ولی جو می فروشند؛ به مارکسیسم تظاهر می کنند، ولی در انبان خود لیبرالیسم را دارند؛ سنگ وفاداری به ارثیه و آرمان شهداء انقلابی را به سینه می کوبند، ولی در عمل به موقعیت تاریخی خویش به عنوان عناصر پیشتاز انقلابی خیانت می ورزند؛ و...

این طبیعی است که در هر انقلابی، حرکتی و جنبشی به پیش و خلاف جریان حاکم، تعدادی از پا بمانند؛ مایوس، ناامید و منحرف شوند؛ بی باور و خلع سلاح شوند؛ نماد پلشتی، سجد و تسلیم شوند؛ خسته و سرگشته شوند؛ تسلیم دشمن شوند؛ به رخ مردم سلاح کشند؛ علیه رفقای قبلی شان به تخریب، توطئه و تفتین متوسل شوند؛ تئوری انقلابی و ابزار انقلابی را مندرس و مرغانچه بنامند؛ در اوج افلاس سیاسی ریاکارانه از نام و نشان پیش کسوتان انقلابی کسب اعتبار مصنوعی و زود گذر کنند؛ و در مجموع با خیانت ورزیدن به موقعیت تاریخی خویش، سر از گریبان استعمار برآرند. در هر حالتی اما، "حساب این قماش خود فروخته ها از جمع شیفتگان راستین راه آزادی و انقلاب جداست" (۲۷) و کاروان پیشرونده جمع شیفتگان راستین راه آزادی و انقلاب در جامعه تحت ستم و استثمار بنا بر نیاز تاریخی به پیش می شتابد و درنگ و برگشت نمی پذیرد.

* * *

منابع و حواشی:

- (۱) کارل مارکس - فریدریش انگلس: "مانیفست حزب کمونیست" بخش ۲: پرولتارها و کمونیستها.
- (۲) انتونیو گرامشی: "پیدایش روشنفکران". ترجمه: صالح نجفی.
- (۳) مائو تسه دون: "جلد پنجم منتخبات آثار" ترجمه فارسی، صفحات ۲۴۵-۲۴۶.
- (۴) مائو تسه دون: "جلد دوم منتخبات آثار" ترجمه فارسی، صفحه ۳۱۴.
- (۵) مائو تسه دون: "جلد دوم منتخبات آثار" مقاله "جنبش ۴ می" می ۱۹۳۹ " صفحه ۳۵۳.
- (۶) مائو تسه دون: "جلد دوم منتخبات آثار" «انقلاب چین و حزب کمونیست چین».
- (۷) مائو تسه دون: "جلد دوم منتخبات آثار" "جلب روشنفکران به مقیاس وسیع" صفحه ۴۴۸.
- (۸) کارل مارکس: "هژدهم برومر لوئی بوناپارت"، فصل سوم.
- (۹) کارل کائوتسکی: "روشنفکران و کارگران" ۱۹۰۳.
- (۱۰) مائو تسه دون: "جلد پنجم منتخبات آثار" ترجمه فارسی، صفحه ۲۴۶.
- (۱۱) انتونیو گرامشی: «نامه های زندان». ترجمه مریم علوی نیا، موسسه انتشارات آگاه تهران ۱۳۶۲ش.
- (۱۲) انیس آزاد: شعر «کولی» «نشریه "عقاب" شماره هفتم، ثور ۱۳۹۲ش».
- (۱۳) داریوش آشوری: "دانشنامه سیاسی" چاپ سیزدهم، انتشارات مروارید سال ۱۳۸۵ش.
- (۱۴) پیشگفته.
- (۱۵) کارل مارکس: "مقدمه نقد اقتصاد سیاسی".
- (۱۶) زنده یاد مجید: "برنامه ساما" مصوب اولین کنگره ساما مؤرخ جوزای ۱۳۵۹ شمسی.
- (۱۷) پیشگفته.
- (۱۸) «زیرساخت اقتصادی» شامل آن تأسیسات و زیربنا های فیزیکی می شود که جریان تولید کالا و توزیع کالا و خدمات را به بازارها و مصرف کنندگان ممکن می سازد. این تأسیسات فیزیکی عبارت اند از: جاده، خط ریل، کانالها و آبراه های کشتی رانی، بنادر، میدین هوایی، وسایط نقلیه زمینی، کشتی، طیاره، پل، انبار، سردخانه، مخابرات، کامپیوتر و غیره.
- (۱۹) احمد برومند: «سیری گذرا بر روند استعماری کنونی کشور در پرتو رساله "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء"». بخوانید...
- (۲۰) پیشگفته.
- (۲۱) پروفیسور قیوم رهبر: رساله "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء". بخوانید...
- (۲۲) احمد برومند: «سیری گذرا بر روند استعماری کنونی کشور در پرتو رساله "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء"».

(۲۳) «امپریسم» یا تجربه‌گرایی عبارت است از مکتب اصالت تجربه. امپریست‌ها به "تجربه شخصی و محدود خود چسبیده و اهمیت تئوری را برای پراتیک انقلابی" درک نکرده و تعقل را در روند شناخت انسان از ماهیت اشیاء و پدیده‌ها نفی می‌کنند. امپریست‌ها با تصور این که شناخت می‌تواند در مرحله دانی یعنی مرحله شناخت حسی بماند و فقط شناخت حسی قابل اعتماد و شناخت تعقلی غیرقابل اعتماد است، لزوم تعمیق شناخت، یعنی لزوم رشد مرحله حسی شناخت به مرحله تعقلی شناخت زاید می‌دانند. در نقطه مقابل «امپریسم»، "مکتبی وجود دارد موسوم به مکتب «راسیونالیسم» [خردگرایی یا مکتب اصالت عقل] که فقط واقعیت عقل را قبول دارد و واقعیت تجربه را نفی می‌کند و بر این عقیده است که تنها عقل قابل اعتماد است، تجربه حسی قابل اعتماد نیست؛ اشتباه این مکتب در اینست که حقایق را وارونه جلوه می‌دهد". اشتباه هر دو مکتب فوق در اینست که دو مرحله شناخت را از هم جدا می‌کنند. امپریسم بر تجربه مستقیم و شناخت حسی تأکید داشته و سنتز مفاهیم و تکامل شناخت را تا شناخت تعقلی زاید می‌داند. راسیونالیسم با نفی اهمیت پراتیک و شناخت حسی به حیث سرچشمه شناخت تعقلی؛ بر تعقل و روش منطقی در امر شناخت (شناخت منطقی) تکیه دارد. از منظر "تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک در فلسفه، شناخت تعقلی به شناخت حسی وابسته است و شناخت حسی باید به شناخت تعقلی تکامل" یابد. از نظر این تئوری "شناخت در مرحله پائین تر به مثابه شناخت حسی و در مرحله بالاتر به مثابه شناخت منطقی تظاهر می‌کند؛ معذک این هر دو مرحله، مراحل مختلف پروسه واحد شناخت را تشکیل می‌دهند. حسی و تعقلی خصلتاً با هم فرق می‌کنند، ولی از هم جدا نیستند، بلکه بر اساس پراتیک به یک واحد کل تبدیل می‌شوند. پراتیک ما ثابت می‌کند: آنچه که به طور حسی برداشت می‌شود، نمی‌تواند بلافاصله از طرف ما مفهوم شود و فقط آنچه که مفهوم شده است، می‌تواند عمیق تر حس شود. احساس فقط مسأله ظواهر خارجی را حل می‌کند، در صورتی که تنها تئوری می‌تواند مسأله ماهیت و بطن را حل کند." (مائو تسه دون: در باره پراتیک).

(۲۴) احمد برومند: «سیری گذرا بر روند استعماری کنونی کشور در پرتو رساله "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء"».

(۲۵) پروفیسور قیوم رهبر: رساله "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء".

(۲۶) پیشگفته.

(۲۷) پیشگفته.